

بسم الله الرحمن الرحيم

استغاثه عبد الله بن عمر از رسول خدا (ص) بعد از وفات آن حضرت

۲.....	استغاثه عبد الله بن عمر از رسول خدا (ص) بعد از وفات آن حضرت
۲.....	مقدمه:
۳.....	بررسی اسناد روایت:
۳.....	طریق اول (با دو سند): ابوسعید از عبد الله بن عمر
۶.....	طریق دوم: الهیثم بن حنش
۱۰.....	طریق سوم: عبد الرحمن بن سعد
۳۳.....	طریق چهارم: عمن سمع ابن عمر
۳۴.....	طریق پنجم: ابو عبید عن ابن عمر
۳۵.....	طریق ششم: عبد الجبار بن سعید عن ابن عمر
۳۵.....	نقل روایت به صورت مرسل و یا از کتاب‌های دیگر در منابع اهل سنت:
۳۹.....	اشکالات سندی روایت:
۶۳.....	خلاصه بحث سندی:
۶۳.....	بررسی دلالتی روایت:
۶۳.....	ا. استدلال به عبارت «یا محمد»
۶۳.....	ب. استدلال به عبارت «ادع»
۶۴.....	اشکالات دلالتی به روایت:
۶۹.....	خلاصه بحث دلالتی:
۶۹.....	نتیجه:

استغاثه عبد الله بن عمر از رسول خدا (ص) بعد از وفات آن حضرت

مقدمه:

تمام مسلمانان از صدر اسلام تا قرن هفتم، بر این مطلب اتفاق دارند که توسل و استغاثه به اولیاء الهی بعد از مرگ آنها و تبرک به آثار آنان جایز است و عموم مسلمانان به این مسأله عمل می‌کرده‌اند؛ اما با ظهور ابن تیمیه حرانی، و با تبلیغات گسترده دشمنان اسلام، تشکیک در این مسأله آغاز شد.

علمای مسلمان با استناد به آیات قرآن، سنت صحیح رسول خدا صلی الله علیه و عملکرد صحابه و تابعین در برابر این فکر انحرافی مقاومت کردند و به صورت کامل این فکر از جامعه محو شد تا این که در قرن دوازدهم و سیزدهم شاخ شیطان از منطقه نجد سر برآورد و باردیگر فکر انحرافی ابن تیمیه و این بار با شدت بیشتر به سرکردگی محمد بن عبد الوهاب زنده شد.

بی تردید هدف ابن تیمیه و پیروان از تشکیک در جواز توسل و... پایین آوردن مقام و منزلت آن بزرگواران بوده است؛ از این رو دفاع از مقام و منزلت رسول الله و اهل بیت آن حضرت و سایر اولیای الهی، وظیفه هر مسلمانی است و ما تلاش می‌کنیم در این مقاله به وظیفه خود عمل نماییم.

برای اثبات باطل بودن فکر وهابیت، ادله متعددی در کتاب‌های شیعه و سنی یافت می‌شود که طرح و بررسی همه آنها فرصت دیگری می‌طلبد، ما در این مقاله کوتاه تلاش می‌کنیم به یکی از مدارک بپردازیم.

عبد الله بن عمر بن خطاب، یکی از کسانی است که به استغاثه و توسل به رسول خدا صلی الله وآله اعتقاد داشته است.

طبق روایت صحیح السنندی که در منابع اهل سنت به صورت گسترده نقل شده است، روزی پای عبد الله بن عمر دچار گرفتگی می‌شود، شخصی به او یاد داد که محبوب‌ترین فرد در نزد خود را فریاد بزن و استغاثه کن تا پایت شفا بگیرد. او نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله را خواند و پایش فوراً خوب شد.

این روایت به خوبی ثابت می‌کند که استغاثه به درگاه اولیاء و مقربان درگاه خداوند و ندای کسانی که پیش خداوند تبارک و تعالی آبرو دارند جایز است و فکر وهابیت فکری است باطل و مخالف سیره قطعی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله.

بررسی اسناد روایت:

این روایت، در کتاب‌های اهل سنت حد اقل با شش طریق مختلف نقل شده است که در این میان چهار سند آن از دیدگاه اهل سنت و قواعد علم رجال آنان صحیح است.

طریق اول (با دو سند): ابوسعید از عبد الله بن عمر

باب ما يقول إذا خدرت رجله

۱۶۸ حدیثی محمد بن ابراهیم الأنماطی وعمرو بن الجنید بن عیسی قالوا ثنا محمود بن خدّاش ثنا أبو بكر بن عیاش ثنا أبو إسحاق (عمرو بن عبد الله بن عبید) السبّعی عن أبي سعید قال كنت أمشي مع ابن عمر رضي الله عنهما فخدرت رجله فجلس فقال له رجل أذكر أحب الناس إليك فقال **يا محمداه فقام فمشى.**

از ابو سعید نقل شده است که با عبد الله بن عمر از راهی می‌گذشتیم که پای او گرفت (فلج شد) و بر زمین نشست، شخصی به او گفت: محبوب‌ترین فرد در نزد خود را بخوان (تا به فریادت برسد). او نیز گفت: یا محمد! به فریادم برس. سپس ایستاد و به راهش ادامه داد.

الدينوري الشافعي المعروف بابن السني، أحمد بن محمد بن إسحاق (متوفى ۳۶۴هـ)، عمل اليوم والليلة، ج ۱، ص ۱۴۱، تحقيق: كوثر البرني، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية ومؤسسة علوم القرآن - جدة / بيروت.

بررسی سند:

۱. صاحب کتاب أحمد بن محمد بن إسحاق الدينوري مشهور بابن السني:

ذهبی در مورد او می‌گوید:

ابن السني الامام الحافظ **الثقة** الرحال أبو بكر أحمد بن محمد بن إسحاق بن ابراهیم بن اسباط الهاشمي الجعفري مولا هم الدينوري المشهور بابن السني وجمع وصنف كتاب يوم وليلة وهو من **المرويات الجيدة**

ابن سنی، پیشوا و حافظ (کسی که يك صد هزار حدیث حفظ است) و قابل اعتماد بود. او کتاب «یوم و لیل» را جمع و تصنیف کرد که از کتاب‌های روائی خوب به شمار می‌رود.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ۷۴۸هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۵۵، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ.

ابو يعلى قزويني در کتاب الإرشاد خود او را این چنین می‌ستاید:

وَأبو بكر أحمد بن محمد بن إسحاق بن السني الدينوري قاضي الري **اتفقوا على حفظه وإتقانه**
ويعتمد على قوله في الجرح والتعديل وكتابه في السنن مرضي.

تمام علما بر حافظه قوی و استوار بودن او اتفاق دارند و بر سخنان او در جرح و تعدیل اعتماد می کنند. کتاب او در سنن نیز مورد پسند علما است.

الخليلي القزويني، أبو يعلى الخليل بن عبد الله بن أحمد (متوفى ٤٤٦هـ)، الإرشاد في معرفة علماء الحديث، ج ١، ص ٤٣٦، تحقيق: د. محمد سعيد عمر إدريس، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ.

٢. محمد بن ابراهيم الانماطي:

ذهبی در مورد او می گوید:

ابن نيروز الشيخ المسند **الصدوق** أبو بكر محمد بن إبراهيم بن نيروز البغدادي الأنماطي.

سير اعلام النبلاء، ج ١٥، ص ٨

٢/١. عمرو بن الجنيد بن عيسى

احتمالا منظور از این شخص، همان عیسی بن عمرو بن الجنید است که در کتاب های اهل سنت توثیقی در باره او یافت نمی شود و در حقیقت مجهول است؛ ولی به خاطر اقرار ذهبی و ابو یعلی و همچنین امامت خودت ابن سنی در باب رجال، وی قابل توثیق است؛ ولی در هر صورت راوی دیگر در این طبقه ثقة است و مجهول بودن این راوی ضرری به صحت روایت نمی زند.

٣. محمود بن خدش:

ذهبی در مورد او می گوید:

محمود بن خدش **الإمام الحافظ الثقة** أبو محمد الطالقاني.

سير اعلام النبلاء ج ١٢ ص ١٧٩.

ابن حجر نیز در مورد او می گوید:

محمود بن خدش بكسر المعجمة ثم مهملة خفيفة وآخره معجمة الطالقاني نزيل بغداد **صدوق**

من العاشرة مات سنة خمسين وله تسعون سنة ت عس ق.

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢هـ)، تقريب التهذيب ج ١ ص ٥٢٢ ش ٦٥١١، تحقيق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.

٤. ابو بكر بن عياش

او از روات صحیح بخاری است؛ ذهبی در مورد او می گوید:

أبو بكر بن عياش بن سالم الأسدي الحنات الكوفي، المقرئ، العابد، أحد الأئمة الكبار

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج ١٣ ص ٤٩٤، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.

٥. أبو إسحاق السبيعي

او از راويان صحيح بخارى و صحيح مسلم است؛ ابن حجر در مورد او مى گويد:

السة عمرو بن عبد الله بن عبيد ويقال علي ويقال بن أبي شعيرة أبو إسحاق السبيعي ولد لستين من خلافة عثمان قاله شريك عنه روى عن علي بن أبي طالب والمغيرة بن شعبة وقد رأهما... وقال بن معين والنسائي ثقة... وقال العجلي كوفي تابعي ثقة... وقال أبو حاتم ثقة وهو أحفظ من أبي إسحاق

الشياني وشعبة الزهري في كثرة الرواية واتساعه في الرجال

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفى ٨٥٢ هـ)، تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٥٦ ش ١٠٠، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.

ذهبي نیز در مورد او مى گويد:

أبو إسحاق السبيعي. عمرو بن عبد الله بن ذي يحمند وقيل عمرو بن عبد الله بن علي الهمداني

الكوفي الحافظ شيخ الكوفة وعالمها ومحدثها... وكان رحمه الله من العلماء العاملين ومن جلة

التابعين... وهو ثقة حجة بلا نزاع...

سير أعلام النبلاء، ج ٥، ص ٣٩٢ - ٣٩٤.

٦. أبو سعيد

در مشايخ ابو اسحاق سبيعي، دو شخص با كنيه ابوسعيد وجود دارند كه هر دو ثقة هستند؛ أبو سعيد عبد الرحمن بن أبزي كه صحابي است و نيازى به توثيق ندارد؛ و أبو سعيد مهلب بن ظالم بن سارق؛ خواهر او عكناء بنت ابى صفره كه از وى كوچكتر است نیز صحابه است؛ و احتمال صحابي بودن او زياد است.

الأصبهاني، ابو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ٤٣٠ هـ)، معرفة الصحابة، ج ٦، ص ٣٤٠٤، طبق برنامه الجامع الكبير.

ولى در هر صورت علمای اهل سنت، تصريح به وثاقت وى کرده اند:

٥٦٧١ المهلب بن أبي صفره الأمير أبو سعيد الأزدي عن بن عمر وسمره وعنه سماك وأبو

إسحاق صدوق دين شجاع.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب

السة، ج ٢، ص ٣٠٠ ش ٥٦٧١، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢ م.

نتیجه:

این روایت با دو سند نقل شده است، که تمامی راویان سند اول آن، در نزد اهل سنت، مورد اعتماد هستند.

جدای از اینکه مجموع روایات کتابی که این روایت در آن آمده است، توسط دو نفر از بزرگان علمای اهل سنت، یعنی ابویعلی و ذهبی، مورد تایید سندی قرار گرفته است. و نیازی به تصحیح سندی روایات آن نیست.

طریق دوم: الهیثم بن حنش

این روایت از هیثم یکبار به صورت مسند و دیگری به صورت مرسل نقل شده است:

نقل اول:

۱۷۰ حدثنا محمد بن خالد بن محمد البردعی ثنا حاجب ابن سلیمان ثنا محمد بن مصعب ثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن الهیثم بن حنش قال كنا عند عبد الله بن عمر رضي الله عنهما فحدثت رجله فقال له رجل أذكر أحب الناس إليك فقال يا محمد صلى الله عليه وسلم قال فقام فكأنا نشط من عقال.

از هیثم بن حنش نقل شده است که با عبد الله بن عمر از راهی می گذشتیم که پای او گرفت (فلج شد) و بر زمین نشست، شخصی به او گفت: محبوب ترین فرد در نزد خود را بخوان (تا به فریادت برسد). او نیز گفت: یا محمد! سپس ایستاد، انگار که از بند آزاد شده باشد.

الدينوري الشافعي المعروف بابن السني، أحمد بن محمد بن إسحاق (متوفى ۳۶۴هـ)، عمل اليوم والليلة، ج ۱، ص ۱۴۱، تحقيق: كوشر البرني، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية ومؤسسة علوم القرآن - جدة / بيروت.

بررسی سند:

۱. أحمد بن محمد بن إسحاق الدينوري ابن السني:

در روایت پیشین صاحب کتاب، وثاقت صاحب کتاب ثابت شد و همچنین اقرار ذهبی و ابویعلی به اعتبار تمامی روایات این کتاب آوردیم؛ از این رو نیازی به تکرار نیست.

۲. محمد بن خالد بن محمد البردعی:

ابن حجر در مورد او می گوید:

محمد بن خالد بن يزيد البردعي أبو جعفر نزيل مكة... وقال مسلمة بن قاسم كان شيخا ثقة
كثير الرواية وكان ينكر عليه حديث تفرد به وسالت العقيلي عنه فقال شيخ صدوق لا بأس به ان شاء
الله

لسان الميزان، ج ٥، ص ١٥٣ ش ٥١٩، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر:
مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند -

البته در کتاب های رجالی اهل سنت، افراد دیگری نیز با این نام وجود دارند؛ ولی از آن جا که وی
در کتاب عمل الیوم واللیلة، این روایت را از حاجب بن سلیمان نقل کرده است، همین قرینه ثابت می کند
که وی همان محمد بن خالد بن یزید بردعی است، که در دیگر کتب از حاجب بن سلیمان روایت می کند
فسمعت ثنیة العقاب ثنا محمد بن خالد بن یزید البردعی بمكة حدثنا حاجب بن سلیمان ثنا
خالد بن عمرو.

الجرجاني، عبدالله بن عدي بن عبدالله بن محمد أبو أحمد (متوفى ٣٦٥هـ)، الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٣، ص ٣١، تحقيق: يحيى
مختار غزاوي، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م
٣. حاجب بن سليمان:

ذهبی در مورد او می گوید:

حاجب بن سليمان ابن بسام الحافظ الرحال أبو سعيد المنبجي... وعنه النسائي وثقه

سير أعلام النبلاء ج ١٢ ص ٥٢٠.

٤. محمد بن مصعب

در تهذيب الكمال نظر ابن حنبل در مورد او چنین آمده است:

قلت لأحمد: تحدث عنه، أعني القرقساني؟ قال: نعم. وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ: سَمِعْتُ
أَبِي، وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ مِصْعَبٍ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ وَحَدَّثَنَا عَنْهُ بِأَحَادِيثَ.

المزي، ابوالحجاج يوسف بن الزكي عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢هـ)، تهذيب الكمال، ج ٢٦ ص ٤٦١، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر:
مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

ابن حجر در مورد او می گوید:

محمد بن مصعب بن صدقة القرقساني... صدوق كثير الغلط.

تقريب التهذيب ج ١ ص ٥٠٧ ش ٦٣٠٢.

و حتى الباني در مورد روایات او می گوید:

٧٩٢ - حديث صحيح ورجاله ثقات رجال الشيخين غير محمد بن مصعب وهو القرقساني وهو

صدوق كثير الغلط كما في التقريب وإنما صححت الحديث لأن له شواهد كثيرة سأذكر بعضها قريبا

ظلال الجنة للالباني شماره ٧٩٢

قلت: و هذا إسناد جيد في الشواهد، رجاله ثقات، رجال الشيخين، غير محمد بن مصعب - و هو القرقساني - قال الحافظ: " صدوق كثير الغلط ". قلت: و لحديثه هذا شواهد كثيرة تدل على أنه قد حفظه.

السلسلة الصحيحة ج ٥، ص ٦٣٠

قلت: و هذا إسناد رجاله ثقات رجال الشيخين غير محمد بن مصعب و عبد الملك بن محمد، ففيهما ضعف من قبل حفظهما، لكن الحديث جيد بمتابعة أحدهما للآخر

السلسلة الصحيحة ج ٥، ص ١٠١

بنا بر این، این سند به خاطر وجود محمد بن مصعب نباید مردود به حساب بیاید؛ چون این روایت از طرق دیگر نیز نقل شده است.

٥. اسرائیل بن موسی

او از راویان صحیح بخاری است و ابن حجر در مورد او می گوید:

إسرائيل بن موسى أبو موسى البصري... ثقة من السادسة خ

تقريب التهذيب ج ١، ص ١٠٤ ش ٤٠٠.

٦. أبو اسحاق

وی همان عمرو بن عبد الله بن عبید السبعی و راوی بخاری و مسلم است که در سند اول مورد بررسی قرار گرفت.

٧. الهیثم بن حنش

ابن حبان نام وی را در ثقات آورده است:

الهیثم بن حبیش النخعی یروی عن بن عمر روی عنه أبو إسحاق الهمدانی وسلمة بن کھیل

التیمی البستی، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفای ٣٥٤ هـ)، الثقات، ج ٥، ص ٥٩٦٥ ش ٥٩٦٧، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م.

نتیجه:

این روایت نیز به خاطر ذکر در کتاب عمل الیوم واللیلة مورد تایید عمومی ذهبی و ابو یعلی است و سند آن نیز در سخت گیرانه ترین حالت حسن است.

نقل دوم:

ابن تیمیه این نقل را در کتاب خویش «الکلم الطیب» آورده است:



الكلمة الغيب

ابن تيمية

قرأه وخرج أحاديثه وحققتها وعلق عليه

عبد المعطي بن عبد القادر

مكتبة



دار

1997

۵۴ - فصل

فی الرجل إذا خدرت

۲۳۵ - عن الهيثم بن حنشل قال : كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، فَخَدِرَتْ رِجْلُهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : اذْكَرُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدٌ ، فَكَلَّمْنَا نَشِيطَ مَنْ عَقَالَ .

۲۳۶ - وعن مجاهد قال : خَدِرَتْ رِجْلُ رَجُلٍ عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ : اذْكَرُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ ، فَقَالَ : مُحَمَّدٌ ﷺ ، فَذَهَبَتْ خَدِرُهُ .

درست است که این روایت به صورت مرسل نقل شده است، ابن تیمیه (که به نظر وهابیون، تلاش فراوانی در باب از بین بردن بدعت‌ها داشته است) این روایت را در کتاب خود «الکلم الطیب» آورده است که مخصوص جمع آوری اذکاری است که در شرع مقدس آمده و مشروع است! بنا بر این، ابن تیمیه گفتن عبارت «یا محمد» را در هنگام گرفتگی پا، جایز می‌داند.

طریق سوم: عبد الرحمن بن سعد

دسته اول: عن زهير عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

نقل اول: فضل بن دكين عن زهير عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

أخبرنا الفضل (بن عمرو بن حماد بن زهير بن درهم) بن دكين قال حدثنا زهير بن معاوية عن أبي إسحاق (إبراهيم بن مهاجر بن جابر) عن عبد الرحمن بن سعد قال: كنت عند بن عمر فخدرت

رجله فقلت: يا أبا عبد الرحمن ما لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها من هاهنا هذا في حديث زهير وحده قال قلت ادع أحب الناس إليك قال **يا محمد** فبسطها.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري (متوفى ٢٣٠هـ)، الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ١٥٤، ناشر: دار صادر - بيروت.

بررسی سند:

١. ابن سعد مؤلف الطبقات:

ابن حجر در مورد او می گوید:

محمد بن سعد بن منيع الهاشمي مولا هم البصري نزيل بغداد كاتب الواقدي **صدوق فاضل** من

العاشرة.

تقريب التهذيب ج ١ ص ٤٨٠، ش ٥٩٠٣.

٢. الفضل بن دكين (الفضل بن عمرو بن حماد بن زهير بن درهم بن دكين)

ابن حجر در مورد او نیز می گوید:

الفضل بن دكين الكوفي واسم دكين عمرو بن حماد بن زهير التيمي مولا هم الأحول أبو نعيم الملائي بضم الميم مشهور بكنيته **ثقة ثبت** من التاسعة مات سنة ثمانى عشرة وقيل تسع عشرة وكان مولده سنة ثلاثين وهو من **كبار شيوخ البخاري ع**

تقريب التهذيب ج ١ ص ٤٤٦ ش ٥٤٠١.

٣. زهير بن معاوية

وی از راویان بخاری و مسلم است؛ و در این دو کتاب از راوی بعد، یعنی «ابى اسحاق» چندین

روایت دارد!

٤. أبو إسحاق

ابو اسحاق، در این سند، ظاهراً همان أبو اسحاق سبيعى است؛ زیرا زهير بن معاوية یکی از راویان کثیر الروایة از أبى إسحاق سبيعى است؛ ولی امکان دارد که مقصود إبراهيم بن مهاجر بن جابر راوی صحیح مسلم باشد که ذهبى نیز او را توثيق کرده است و زهير از وی روایت نیز زیاد دارد؛ ولی معمولاً از وی با نام «ابراهيم بن مهاجر» یا «ابراهيم» نام می برد و نه «أبو إسحاق»

اگر مقصود، ابو اسحاق سبعی باشد که توثیق وی قبلاً آمد؛ و اگر «ابراهیم بن مهاجر بن جابر» باشد، وی یکی از راویان صحیح مسلم است و ذهبی نام وی را در «ذکر من تکلم فیہ وهو موثق ش ۹ آورده است.

ابن حجر نیز در مورد او می گوید:

إبراهیم بن مهاجر بن جابر البجلي الكوفي صدوق لین الحفظ من الخامسة

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۹۴ ش ۲۵۴، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الرشید - سوريا - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الأولى، تحقیق: محمد عوامة

و او نیز با يك واسطه از عبد الله بن عمر روایت دارد:

حدثنا أبو داود قال حدثنا زهير بن معاوية عن إبراهيم بن المهاجر عن عبد الله بن باباه عن عبد الله بن عمرو قال حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم...

الطيالسي البصري، سليمان بن داود ابوداود الفارسي (متوفای ۲۰۴هـ)، مسند أبي داود الطيالسي، ج ۱، ص ۳۰۱ ش ۲۲۸۳، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

بنا بر این احتمال اینکه وی ابراهیم بن مهاجر باشد نیز زیاد است.

۵. عبد الرحمن بن سعد

ذهبی در مورد او می گوید:

عبد الرحمن بن سعد رأى عمر وسمع أبا هريرة وابن عمر وعنه هشام بن عروة وابن أبي ذئب

ثقة.

الكاشف ج ۱ ص ۶۲۹ ش ۳۲۰۵.

البته طبق برخی از روایات، وی غلام ابن عمر بوده است و در بسیاری از مواقع همراه او. ابن حجر نیز می گوید:

عبد الرحمن بن سعد القرشي مولى بن عمر كوفي وثقه النسائي من الثالثة بخ.

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۴۱، رقم: ۳۸۷۷

نتیجه:

اگر ابو اسحاق در این سند، ابواسحاق سبعی باشد، در واقع ابو اسحاق این روایت را از چند سند، برای چند شخص مختلف نقل کرده است؛ و اگر ابو اسحاق ابراهیم بن مجاهد بن جابر باشد، یعنی کل روایات علاوه بر نقل از طریق ابو اسحاق سبعی از طریق شخص دیگری نیز نقل شده است؛ جدای از اینکه این شخص ثقة و مورد اطمینان است.

در هر صورت، اشکالی در سند این روایت وجود ندارد و معتبر می‌باشد.

نقل دوم: علي بن الجعد عن زهير عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

۲۵۳۹ وبه (حدثنا علي أنا زهير) عن أبي إسحاق عن عبد الرحمن بن سعد قال كنت عند عبد الله بن عمر فخدرت رجله فقلت له يا أبا عبد الرحمن ما لرجلك قال اجتمع عصبها من ها هنا قلت أدع أحب الناس إليك قال يا محمد فانبسط.

الجهوري البغدادي، علي بن الجعد بن عبيد ابوالحسن (متوفى ۲۳۰هـ) مسند ابن الجعد، ج ۱، ص ۳۶۹، تحقيق: عامر أحمد حيدر، ناشر: مؤسسة نادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م.

بررسی سند

۱. علي بن الجعد صاحب کتاب

ذهبی در مورد او می‌گوید:

علي بن الجعد خ د ابن عبيد الإمام الحافظ الحجة مسند بغداد أبو الحسن البغداد
سير أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۴۵۹.

ب. زهير

توثیق او در بررسی نقل اول این روایت گذشت

ج. ابو اسحاق

توثیق او و تشخیص اینکه چه کسی است در نقل اول این روایت گذشت

د. عبد الرحمن بن سعد

توثیق و معرفی وی نیز در نقل اول این روایت گذشت

نتیجه:

این روایت نیز مانند نقل قبل است و تمامی خصوصیات آن را دارد، با این اختلاف که سند آن
اعلی از سند قبل است، و يك واسطه کمتر دارد.

نقل سوم و چهارم: علي بن الجعد عن زهير عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

أخبرنا أبو عبد الله محمد بن طلحة بن علي الرازي وأبو القاسم إسماعيل بن أحمد **قالا** أنا أبو محمد الصريفي أنا أبو القاسم (عبيد الله بن محمد بن اسحاق) بن حبابة نا أبو القاسم (عمر بن عبد الله) البغوي نا **علي بن الجعد** (الجوهري راوي بخاري) أنا زهير (بن معاوية) عن ابن إسحاق (أبو اسحاق) عن عبد الرحمن بن سعد قال كنت عند عبد الله بن عمر فخذرت رجله فقلت له يا أبا عبد الرحمن ما لرجلك قال اجتمع عصبها من ها هنا قال قلت ادع أحب الناس إليك فقال **يا محمد** فانبسطت

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفى ٥٧١هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج ٣١، ص ١٧٧، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥.

بررسی سندی

این نقل به خاطر اینکه به خود علی بن الجعد می رسد و در نقل قبلی از کتاب خود وی روایت را بررسی کردیم، نیاز به بررسی سندی ندارد.

نقل پنجم: علي بن الجعد عن زهير عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن:

١٧٢ أخبرني أحمد بن الحسين الصوفي حدثنا علي بن الجعد ثنا زهير عن أبي إسحاق عن عبد الرحمن بن سعد قال كنت عند ابن عمر فخذرت رجله فقلت يا أبا عبد الرحمن ما لرجلك قال اجتمع عصبها من ههنا قلت ادع أحب الناس إليك فقال **يا محمد** فانبسطت

عمل اليوم والليلة، ج ١، ص ١٤٢.

بررسی سندی

این نقل به خاطر اینکه به خود علی بن الجعد می رسد و در نقل دوم از کتاب خود وی روایت را بررسی کردیم، نیاز به بررسی سندی ندارد.

نقل ششم: أحمد بن يونس عن زهير عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن سعد

حدثنا أحمد بن يونس حدثنا زهير عن أبي إسحاق عن عبد الرحمن بن سعد: جئت ابن عمر فخذرت رجله. فقلت: ما لرجلك قال: اجتمع عصبها قلت: ادع أحب الناس إليك قال: **يا محمد** فبسطها

الحربي، أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق (متوفى ٢٨٥هـ)، غريب الحديث، ج ٢، ص ٦٧٤، تحقيق: د. سليمان إبراهيم محمد العايد، ناشر: جامعة أم القرى - مكة المكرمة، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥هـ.

بررسی سند روایت:

۱. ابراهیم بن إسحاق الحربي صاحب کتاب

ذهبی در مورد او و کتاب وی غریب الحدیث می گوید:

الحربي الامام الحافظ شيخ الإسلام أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق البغدادي أحد الاعلام... قال الخطيب كان إماما في العلم رأسا في الزهد عارفا بالفقه بصيرا بالأحكام حافظا للحدیث میزا لعله قیما بالأدب جماعا للغة صنف غریب الحدیث وکتبا کثیرة أصله من مرو قال القفطی غریب الحدیث له من أنفس الكتب واکبرها... قال السلمي سألت الدارقطني عن إبراهيم الحربي فقال كان یقاس بأحمد بن حنبل في زهده وعلمه وورعه.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، تذكرة الحفاظ، ج ٢ ص ٥٨٤ س ٦٠٩، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى.

۲. أحمد بن یونس

ذهبی در مورد او می گوید:

أحمد بن عبد الله بن یونس الحافظ أبو عبد الله الیربوعي الکوفي عن بن أبي ذئب وعاصم بن محمد والثوري وعنه البخاري ومسلم وأبو داود وعبد وخلق قال أحمد بن حنبل لرجل أخرج إلى أحمد بن یونس فإنه شيخ الإسلام

الکاشف ج ١ ص ١٩٨ ش ٥٣.

۳. زهیر

در نقل اول این طریق توثیق وی گذشت.

۴. أبو إسحاق

در نقل اول این طریق، توثیق وی و تعیین هویت وی بیان شد.

۵. عبد الرحمن بن سعد

در نقل اول این طریق توثیق و تعیین هویت وی بیان شد.

نتیجه:

این روایت نیز سومین روایتی است که از طریق زهیر بن معاویه این روایت را نقل کرده است و از جهت سندی نیز صحیح است.

دسته دوم: عن سفیان عن ابی اسحاق

نقل اول: ابن سعد عن الفضل بن دکین عن سفیان عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن

أخبرنا الفضل بن دکین قال حدثنا سفیان... عن أبي إسحاق عن عبد الرحمن بن سعد قال كنت عند بن عمر فخرت رجله فقلت يا أبا عبد الرحمن ما لرجلك قال اجتمع عصبها من هاهنا هذا في حديث زهير وحده قال قلت ادع أحب الناس إليك قال يا محمد فبسطها.

الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ١٥٤، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: ٢٣٠، دار النشر: دار صادر -

بيروت

بررسی سند:

١. ابن سعد مؤلف الطبقات:

در نقل اول طریق سوم توثیق وی گذشت.

٢. الفضل بن دکین (الفضل بن عمرو بن حماد بن زهير بن درهم بن دکین)

در نقل اول طریق سوم توثیق وی گذشت.

٣. سفیان بن سعید الثوري

ذهبی در مورد او می گوید:

سفیان بن سعید الإمام أبو عبد الله الثوري أحد الأعلام علما وزهدا عن حبيب بن أبي ثابت وسلمة بن كهيل وابن المنكدر وعنه عبد الرحمن والقطان والفريابي وعلي بن الجعد قال بن المبارك ما كتبت عن أفضل منه وقال ورقاء لم ير سفیان مثل نفسه توفي في شعبان ١٦١ عن أربع وستين سنة ع

الكاشف ج ١ ص ٤٤٩ ش ١٩٩٦.

٤. ابو اسحاق

در دسته اول روایات، طریق سوم، نقل اول (یعنی طریق زهیر عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن فضل بن دکین عن زهیر عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) توثیق وی گذشت

٥. عبد الرحمن بن سعد

در دسته اول روایات، طریق سوم، نقل اول (یعنی طریق زهیر عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن فضل بن دکین عن زهیر عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) توثیق وی گذشت

نتیجه:

این روایت از جهت سندی معتبر و قابل احتیاج است.

نقل دوم: بخاری عن الفضل بن دکین عن سفیان عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

نسخه اول: «یا محمد»:

(۹۵۹) - [۹۶۴] حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: خَدِرَتْ رَجُلٌ ابْنِ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: اذْكَرَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ، فَقَالَ " يَا مُحَمَّدٌ "

البخاري الجعفي، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ۲۵۶هـ)، الأدب المفرد، ج ۱، ص ۲۴۹، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۹هـ - ۱۹۸۹م.

اثبات صحت این نسخه

یکی از اشکالاتی که به نقل بخاری وارد شده است، این است که در نقل بخاری، عبارت «یا محمد» نیست و تنها «محمد» موجود است؛ البته همانطور که نقل کردیم، در برنامه جوامع الکلم این عبارت به صورت «یا محمد» از کتاب بخاری نقل شده است؛ و چند نسخه خطی نیز موید این مطلب موجود است:

نسخه خطی اول:

٢٠٥
٢٠٥

كتاب الادب للخاري رحمه الله عليه
وتفحصنا عليه وبعلمه امين بجاه
سيد المرسلين

بناقروا على آله وصحبه اجمعين
وصلى الله عليه وسلم

وهو من اجزاء
الجزء الاول في الوالدين والفقار والوعيد
مع غرض من غرضها احكامها ودين وصل
ايها وقطعة مما يتعلق بها
الجزء الثاني في النبي من اخبر في الوعد
والوسم فيه والوعيد والوعيد على من فعل
المرد الثالث في الامانة
في السلم والوعيد من لعن ونهى
ورفع الصورة في الاسواق
وما يمدح وما يذم
الجزء الرابع في السباب
والتكاذبات

في ثروة الفقر
الله تعالى عذره
احمد بن عبد القادر
بنى بخاري عفا الله
عنهما

العلمية
الحج

في ثروة الفقير
على ثروة الغني
في ثروة الفقير
في ثروة الغني

الجزء الخامس في الحياء والحجبة

الجزء السادس في خفة الامل وتنفيم

الجزء السابع في التبرك بالاكل الحسن

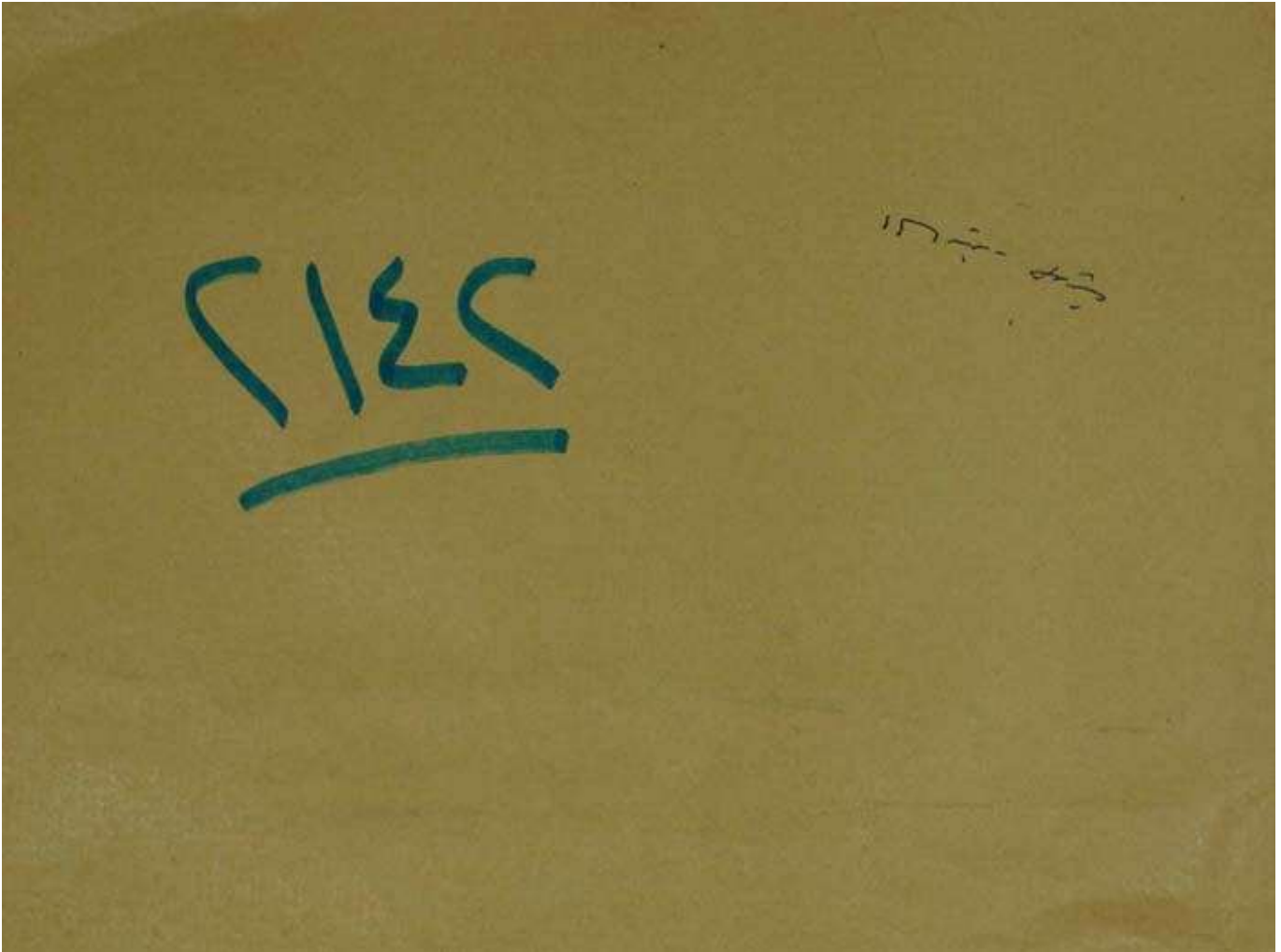
الجزء الثامن في عود الامل في علم وعلم

الجزء التاسع في يقول اذا اوى الى فراشه

الجزء العاشر

نكروا بكنتي يا حدثنا البخاري حدثنا عبد العزيز بن عبد الله
 حدثني الأوردى عن جعفر عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مر في السوق داخل من بعض العائنة
 والناس كتفبه فرجدي أشك فتناوله فاخذ باذنه ثم قال
 ابيكم يحب ان هذا له بدرهم فقالوا ما يحب انه لنا بشئ وما
 نضع به قال انخبون انه لكم فالوا لا قال لم ذلك اننا فقالوا
 لا والله ولو كان جيبا كان عيبا فيه انه اشك والاسك الذي
 ليس له اذنان فكيف وهو ميت فقال والله لا الدنيا هو
 على الله عز وجل من هذا عليكم **حدثنا البخاري** حدثنا
 عثمان المودن حدثنا عوف عن الحسن بن عيسى بن ضمير قال
 رايت عند ابي رجلا نغزى نغزوا للجاهلنة فلفضة الي ولم
 نيكة فظن اليه اصحابه فقال كانكم انكرتموه فقال ابي لا اها
 في هذا احد اريد اني سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
 من نغزى نغزوا للجاهلنة فاعضوه ولا تكونوه **حدثنا**
البخاري حدثنا عثمان بن المبارك عن الحسن بن عيسى بن
 باما بقوله اذا خدريت رجلا حدثنا البخاري **حدثنا عثمان**
 بن المبارك **حدثنا ابو نعم** حدثنا سفيان عن ابي اسحق عن
 عبد الرحمن بن سعد قال حدثت رجلا بن عمر فقال له حل
 اذكرا حيا لنا من اليك فقال يا محمد **يا حدثنا البخاري** حدثنا
 مسدد **حدثنا يحيى** عن عثمان بن غياث قال انا نا ابو عثمان عن
 ابي موسى انه كان مع النبي صلى الله عليه وسلم في حائط من حيطان

نسخه خطي دوم:



الأدب المفرد، للبخاري، محمد بن اسماعيل - ٥٢٥٦ هـ. ٢١٣
بخط محمد بن زيد بن جساس سنة ١٢٨٤ هـ. ب.أ
١٣٢ ق ٢١ س ١٧×٢٣ سم
نسخة جيدة، خطها نسخ معتاد، طبع. ٢١٤٢
الأزهرية ١ : ٣٩٢ كشف الظنون ١ : ٤٨
١- الحديث وعلومه أ- المؤلف ب- النسخ
ج- تاريخ النسخ.

كتاب الادب المفرد للامام
 حافظ الكبير والحجة الخطيب
 طيب الحديث في غلله العالم
 بمواقف وبله وطلله والعا
 رفا بعلله وظله
 محمد بن اسماعيل
 البخاري
 اعاد
 له
 محمد بن
 محمد

مكتبة جامعة الزيتونة - تونس
 رقم المكتبة: 1048
 رقم التصنيف: 1048
 رقم التسجيل: 1048
 رقم التوثيق: 1048
 رقم الترخيص: 1048
 رقم الترخيص: 1048

بحسب سنة الامام احمد بن محمد بن حنبل فان فاضلة بنت سنان
 قد اوقفت هذا الكتاب المسمى بالادب المفرد على طلبته العلم
 بغير طلبة غيره ولا يمنع منه من اراد الانتفاع به وجعلت
 النظر لها مدة حياتها شهد بذلك عمر بن يوسف وكتبه على هذا
 به عبد الله بن عبد العزيز الدوسري جري في سنة ست وثمانين
 بعد الالف واثمانين وصلى الله على محمد وآله وصحبه
 فمن يرد له بعد ما سمع فانما ائتم على الذي يريدون ان الله سمع عليهم

ابي ولم يكنه فنظر اليه اصحابه قال كانم انكرتموه فقال في لاهاب في هذا احدا
 ابراهيم سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من تغذى بعزاء اليا اهلية فا
 عضوه ولا تكنوه **حدثنا عثمان** قال حدثنا المبارز عن الحسن عن عتي
 مثله **باب** ما يقول الرجل اذا خدرت رجله **حدثنا ابو نعيم**
 قال حدثنا سفيان عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن سعد قال خدرت رجل
 بن عمر فقال له رجل اذكر احب الناس اليك فقال يا محمد **باب**
حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عثمان بن عمار قال حدثنا بن عثمان
 عن ابي موسى انه كان مع النبي صلى الله عليه وسلم في هايط من حيطان
 المدينة وفي يدي النبي صلى الله عليه وسلم عود يضرب به في الماء والطين
 فجاء رجل يستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح وبشره بجنة فذهب
 ابو بكر رضي الله عنه ففتح له وبشرته بجنة ثم استفتح رجل اخر فقال افتح له
 وبشر بجنة فاذا عمر رضي الله عنه ففتح له وبشرته بجنة ثم استفتح رجل اخر
 وكان متكئا فجلس وقال افتح له وبشره بجنة على بلوى تصيبه او تلوذ فذهب
 فاذا عثمان ففتح له فاخبرته بالذي قال قال الله المستعان **باب**
 مصافحة الصبيان **حدثنا** بن شيبه قال حدثنا بن عمار بنانة عن سلمة
 عن وهران قال رايت انس بن مالك يصاح الناس فسالني من انت فقلت
 مولى بني لبيد فصح على راسي ثلاثا وقال بارك الله فيك **باب** المصافحة
حدثنا حجاج قال حدثنا حماد بن سلمة عن حميد عن انس بن مالك قال لما جاء
 اهل اليمن قال النبي صلى الله عليه وسلم قد اقبل اهل اليمن وهم ارق قلوبا منكم فهم اول من جاء
 بالمصافحة **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا اسحاق بن زكريا عن ابي جعفر
 البراء عن عبد الله بن يزيد عن ابوبه بن عازب قال مررت على النخبة اذ تصاح اخوان

نقل از سخاوي از الادب المفرد بخاري:

القولُ البديع

في الصلاة على الحبيب الشفيع

تأليف
الحافظ شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي
المتوفى سنة ٩٠٢ هـ

حَقَّقَهُ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ

بشير محمد عيون

مكتبة دار البيان

ص. ب. ٢٨٥٤ - هاتف ٢٢٩٠٤٥
دمشق - الجمهورية العربية السورية

مكتبة أبو يساف

ص. ب. ١٠ - هاتف ٧٣٢١٨٥١
الطائف - المملكة العربية السعودية

قال : كنا عند ابن عمر رضي الله عنهما فخذرت رجله فقال له رجل : أذكر أحب الناس إليك ، فقال : يا محمد صلى الله عليك وسلم فكأنما نشط من عقال^(١) .

وللبخاري في «الأدب المفرد»^(**) من طريق عبد الرحمن بن سعد ، قال : خذرت رجل ابن عمر ، فقال له رجل : اذكر أحب الناس إليك ، فقال : يا محمد^(٢) .

ولابن السني من طريق مجاهد قال : خذرت رجل رجل ابن عباس رضي الله عنهما ، فقال له ابن عباس : اذكر أحب الناس إليك ، فقال : محمد ﷺ ، فذهب خدره^(٣) .

وأما الصلاة عليه عند العطاس فعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال : « مَنْ عَطَسَ فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ مَا كَانَ مِنْ حَالٍ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ ، أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ مَنْخَرِهِ الْأَيْسَرَ طَائِرًا يَقُولُ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَائِلِهَا » أخرجه الديلمي في « مسند الفردوس » له بسند ضعيف .

وعند ابن بشكوال من حديث ابن عباس مرفوعاً مثله إلى قوله « الأيسر » وقال بعده : « طَيْرًا أَكْبَرَ مِنَ الذُّبَابِ وَأَصْغَرَ مِنَ الْجَرَادِ يُرْفَرُ تَحْتَ الْعَرْشِ يَقُولُ : / اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَائِلِي » وسنده كما قال المجد اللغوي لا بأس به سوى أن فيه يزيد بن أبي زياد وقد ضعفه كثيرون لكن أخرجه له مسلم متابعه ، والله أعلم .

وعن نافع قال : عطس رجل عند ابن عمر رضي الله عنهما فقال له ابن عمر : لقد بخلت هلا حيث حمدت الله تعالى صليت على النبي ﷺ . أخرجه

(١) ابن السني رقم (١٧٠) ، وفيه الهيثم بن حنش ، وهو مجهول ، وأبو اسحاق السبيعي وهو مدلس .

(**) في هامش الأصل : في خدر الرجل .

(٢) « الأدب المفرد » رقم (٩٦٤) وابن السني رقم (١٧٢) في اسناده أبو اسحاق السبيعي وهو مدلس وقد عنينه .

(٣) ابن السني رقم (١٦٩) ، قال الألباني في « تخريج الكلم » رقم (٢٣٦) : موضوع انظر بقية كلامه .

و « الفتوحات الربانية » لابن علان ١٢٥/٥ .

نسخه دوم «محمد»:

باب ما يقول الرجل إذا خدرت رجله

٩٦٤ حدثنا أبو نعيم (الفضل بن دكين) قال حدثنا سفيان عن أبي إسحاق عن عبد الرحمن بن

سعد قال خدرت رجل بن عمر فقال له رجل اذكر أحب الناس إليك فقال محمد

الأدب المفرد، ج ١، ص ٣٣٥، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار النشر: دار البشائر

الإسلامية - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٩، الطبعة: الثالثة، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي (طبق برنامہ الجامع الكبير)

حتی اگر آنچه در برنامه الجامع الكبير آمده است، درست باشد، نشانگر تحریف در نسخه است!

چون در نسخ خطی عبارت «یا محمد» آمده است.

بررسی سند روایت:

١. محمد بن إسماعيل بخاري صاحب صحيح بخاري

وی نیازی به توثیق ندارد و ترجمه وی مشخص است.

٢. الفضل بن دكين (الفضل بن عمرو بن حماد بن زهير بن درهم بن دكين)

در نقل اول طریق سوم توثیق وی گذشت.

٣. سفيان بن يزيد الثوري

توثیق وی در طریق قبل یعنی طریق ابن سعد از الفضل بن دكين گذشت.

٤. ابو إسحاق

در دسته اول روایات، طریق سوم، نقل اول (یعنی طریق زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن

فضل بن دكين عن زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) توثیق وی گذشت

٥. عبد الرحمن بن سعد

در دسته اول روایات، طریق سوم، نقل اول (یعنی طریق زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن

فضل بن دكين عن زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) توثیق وی گذشت

نتیجه:

این روایت نیز مانند اسناد قبل معتبر است.

نقل سوم: ابو عبد الرحمن بن المبارك عن سفيان عن ابي اسحاق عن عبد الرحمن

٣١٤٠ - ... حدثنا احمد بن عيسى بن السكين، قال: حدثنا إسحاق بن زريق، قال: حدثنا إبراهيم بن خالد، قال: حدثنا رباح بن زيد، قال: حدثنا أبو عبد الرحمن الخراساني - يعني: ابن [المبارك] -، عن الثوري، عن أبي إسحاق، عن عبد الرحمن - مولى ابن الخطاب -، قال: خدرت رجل ابن عمر، فقال له إنسان: اذكر أحب الناس إليك. فقال: **يا محمد.**

الدارقطني البغدادي، ابوالحسن علي بن عمر (متوفى ٣٨٥هـ)، العلق الواردة في الأحاديث النبوية، ج ١٣، ص ٢٤٢، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله السلفي، ناشر: دار طيبة - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٥م

بررسی سند روایت:

١. علي بن عمر بن أحمد الدارقطني

مؤلف کتاب؛ ذهبی در مورد او می گوید:

٩٢٥ الدارقطني **الامام شيخ الإسلام حافظ الزمان** أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي

البغدادي الحافظ الشهير صاحب السنن

تذكرة الحفاظ ج ٣ ص ٩٩١ ش ٩٢٥.

٢. أحمد بن عيسى بن السكين

ذهبی در مورد او می گوید:

أحمد بن عيسى بن السكين. أبو العباس الشيباني البلدي... قال الخطيب: خرج إلى واسط في

حاجة، فمات بها. **وكان ثقة رحمه الله**

٣. إسحاق بن زريق

ابن حبان نام وی را در ثقات خود آورده است:

إسحاق بن زريق الرسعني من رأس العين يروى عن أبي نعيم وكان راوياً لإبراهيم بن خالد

حدثنا عنه أبو عروبة مات سنة تسع وخمسين ومائتين

الثقات، ج ٨، ص ١٢١ ش ١٢٥٢٩

٤. إبراهيم بن خالد

وی یا ابراهیم بن خالد بن ابی الیمان الکلبی است که ذهبی در مورد وی می گوید:

ذهبی در مورد او می گوید:

إبراهيم بن خالد أبو ثور الكلبی البغدادي **أحد المجتهدين... ثقة مأمون** قال أحمد أعرفه بالسنة

منذ خمسين سنة وهو عندي في مسلاخ الثوري

الكاشف ج ١ ص ٢١١ ش ١٣٤.

و يا ابراهيم بن خالد بن عبید القرشی است که ابن حجر در مورد وی می گوید:

د س أبي داود والنسائي إبراهيم بن خالد بن عبید القرشي الصنعاني المؤذن روى عن رباح بن زيد الثوري... قال بن معين ثقة وقال أحمد كان ثقة وأثنى عليه خيرا وقال أبو حاتم بن حبان كان مؤذن مسجد صنعاء سبعين سنة قلت هكذا قال في الثقات ووثقه البزار والدارقطني

تهذيب التهذيب ج ١ ص ١٠٢ ش ٢١٠.

٥. رباح بن زيد

ابن حجر در مورد وی می گوید:

رباح بن زيد القرشي مولاهم الصنعاني ثقة فاضل من التاسعة مات سنة سبع وثمانين ومائة وهو

بن إحدى وثمانين د س

تقريب التهذيب ج ١ ص ٢٠٥ ش ١٨٧٣.

٦. ابو عبد الرحمن الخراساني (ابن المبارك)

ابن حجر در مورد او می گوید:

عبد الله بن المبارك المروزي مولى بني حنظلة ثقة ثبت فقيه عالم جواد مجاهد جمعت فيه

خصال الخير من الثامنة مات سنة إحدى وثمانين وله ثلاث وستون ع

تقريب التهذيب ج ١ ص ٣٢٠، رقم: ٣٥٧٠.

٧. سفیان الثوري

توثيق وی در طریق ابن سعد از الفضل بن دكين گذشت.

٨. ابو اسحاق

در دسته اول روایات، طریق سوم، نقل اول (یعنی طریق زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن

فضل بن دكين عن زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) توثيق وی گذشت

٩. عبد الرحمن بن سعد

در دسته اول روایات، طریق سوم، نقل اول (یعنی طریق زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن

فضل بن دكين عن زهير عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) توثيق وی گذشت

نتیجه:

این سند نیز مانند اسناد قبل معتبر و قابل احتجاج است.

طریق چهارم: عن سمع ابن عمر

حدثنا عفان حدثنا شعبة عن أبي إسحاق عن سمع ابن عمر قال خدرت رجله فقيل: اذكر

أحب الناس. قال: يا محمد.

الحربي، أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق (متوفى ۲۸۵هـ)، غريب الحديث، ج ۲، ص ۶۷۳، تحقيق: د. سليمان إبراهيم محمد العايد، ناشر: جامعة أم القرى - مكة المكرمة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵هـ.

بررسی سند

۱. إبراهيم بن إسحاق الحربي

توثیق وی در طریق سوم (یعنی عبد الرحمن بن سعد) در دسته اول (عن زهیر عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن، نقل ششم (أحمد بن یونس عن زهیر) گذشت

۲. عفان (بن مسلم الباهلي)

وی راوی بخاری و مسلم است؛ ذهبی در مورد او می گوید:

عفان بن مسلم بن عبد الله... الحافظ، نزیل بغداد قال یحیی القطان: إذا وافقني عفان لا أبالي من خالفني... قال أحمد العجلي: عفان بصري ثقة، ثبت، صاحب سنة.

تاریخ الإسلام، ج ۱۵، ص ۲۹۷

۳. شعبة بن الحجاج

وی از بزرگان علمای اهل سنت است و کسی است که در بررسی آفات روایات طبق مبانی اهل سنت، سررشته فراوان دارد و روایاتی که وی نقل کرده است، از هر گونه تدلیسی خالی است.

ابن حجر در مورد او می گوید:

شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي مولا هم أبو بسطام الواسطي ثم البصري ثقة حافظ متقن كان الثوري يقول هو أمير المؤمنين في الحديث وهو أول من فتن بالعراق عن الرجال وذب عن السنة

وكان عابدا من السابعة مات سنة ستين ع

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۶۶ ش ۲۷۹۰.

۴. أبو إسحاق السبيعي

وی از راویان بخاری و مسلم است و توثیق وی در طریق اول گذشت.

ه. من سمع ابن عمر

طبق این روایت، ابو اسحاق تایید کرده است که شیخ وی، روایت را از ابن عمر شنیده است، و در نزد وی این روایت اعتبار دارد. همچنین روایت، به خاطر اینکه ابو اسحاق سببیبی تابعی ثقة است (در ترجمه وی در اولین روایت این سخن ثابت شد) حجت است حتی اگر شیخ وی مشخص نباشد. البته ممکن است این شیخ یکی از ۵ نفر دیگری باشد که نام آنها در نقل این روایت از ابن عمر آمده است؛ اما در هر صورت، این سخن ابو اسحاق توثیق وی در این روایت است و روایت وی مقبول است؛ و اگر شخصی غیر آنها باشد، در واقع ۶ طریق به ابن عمر خواهد شد.

نتیجه:

سند این روایت، هیچ‌گونه اشکالی ندارد و در نهایت اعتبار است؛ البته یا این طریق، طریق مستقلى است، و یا طریق مستقلى برای این روایت.

طریق پنجم: ابو عبید عن ابن عمر

۳۱۴۰ - وسئل عن حدیث أبي عبید، عن ابن عمر: أن رجله خدرت، فجلس، فقال له: اذكر أحب الناس. فقال: يا محمداه فانتشرت، فقام...

الدارقطني البغدادي، ابوالحسن علي بن عمر (متوفى ۳۸۵هـ)، العلل الواردة في الأحاديث النبوية، ج ۱۳، ص ۲۴۲، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله السلفي، ناشر: دار طيبة - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵م

این طریق در کتاب العلل دارقطنی آمده است، توثیق دارقطنی در طریق سوم (عبد الرحمن بن سعد)، دسته دوم (سفیان عن ابی اسحاق)، نقل سوم (ابو عبد الرحمن بن المبارک عن سفیان عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) گذشت.

در کتاب وی این روایت به صورت مرسل از ابو عبید از ابن عمر آمده است؛ ابو عبید راوی از عبد الله بن عمر، ابو عبید حی بن ابی عمرو المذحجی است که راوی بخاری و مسلم نیز هست؛ ابن حجر در مورد وی می گوید:

أبو عبيدة المذحجي حاجب سليمان قيل اسمه عبد الملك وقيل حي أو حبيبي أو حوي ثقة من الخامسة مات بعد المائة ختم م د س

تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۶۵۶ ش ۸۲۲۷، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ۸۵۲، دار النشر: دار الرشيد - سوريا - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامة

نتیجه:

این روایت مرسل است، و تنها به عنوان شاهد می‌تواند به کار برود.

طریق ششم: عبد الجبار بن سعید عن ابن عمر

۳۱۴۰ - وسئل عن حدیث أبي عبيد، عن ابن عمر: أن رجله خدرت، فجلس، فقال له: اذكر أحب الناس. فقال: **يا محمداه** فانتشرت، فقام.

فقال... وقال زهير: عن أبي إسحاق، عن عبد الجبار بن سعید، عن ابن عمر.

العلل الواردة في الأحاديث النبوية، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

بررسی سند روایت:

این طریق نیز در کتاب العلل دارقطنی آمده است، توثیق دارقطنی در طریق سوم (عبد الرحمن بن سعد)، دسته دوم (سفیان عن ابی اسحاق)، نقل سوم (ابو عبد الرحمن بن المبارک عن سفیان عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن) گذشت.

در کتاب وی این روایت به صورت مرسل از زهیر از ابو اسحاق از ابن عمر آمده است.

زهیر شاگرد ابو اسحاق، زهیر بن معاویه است.

و زهیر بیش از ۳۰ روایت در صحیح بخاری از ابو اسحاق دارد:

حدثنا عمرو بن خالد حدثنا زهير بن معاوية حدثنا أبو إسحاق

البخاري الجعفي، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۸۶۰ ش ۴۶۲۰، تحقیق د. مصطفی دیب

البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

نتیجه:

این روایت مرسل است، و تنها به عنوان شاهد می‌تواند به کار برود.

نقل روایت به صورت مرسل و یا از کتاب‌های دیگر در منابع اهل سنت:

تا این جا تنها به مدارکی اشاره شد که روایت را به صورت مسند نقل کرده بودند، در این بخش به مدارکی اشاره می‌شود که این روایت را به صورت مرسل نقل و از کتاب‌های دیگر بدون ذکر سند روایت، آورده‌اند.

١. قاضي عياض در كتاب الشفا و ترتيب المدارك

وروي أن عبد الله بن عمر خدرت رجله تعالى فقيل له: اذكر أحب الناس إليك يزل عنك.

فصاح: **يا محمداه** فانتشرت

القاضي عياض، ابوالفضل عياض بن موسى بن عياض اليحصبي السبتي (متوفى ٥٤٤هـ)، كتاب الشفا، ج ٢، ص ٢١، طبق برنامہ الجامع

الكبير.

محمد بن عبد الله بن عبد الرحيم بن أبي زرعة البرقي. مولى بني زهرة. كان من أصحاب الحديث... وأخوه عبد الرحيم... أخوهما أحمد ألف في الصحابة، والتاريخ، والرجال. يروي عن عمرو بن أبي سلمة، والحميدي. وقد روى عنه أيضاً. توفي سنة سبعين ومائتين. سمع منه أبو حفص بن غالب، وابن غالب الصفار، من الأندلسيين، والقاضي أسلم.

قال أبو جعفر العقيلي: محمد بن عبد الله البرقي، وإخوته كلهم ثقات. ما بهم من بأس. من بيت

علم وخير.

وقال غيره: ومحمد أكبرهم وأجلهم قال ابن وضاح: كتبت عنه بمصر حديثاً واحداً، وكان لا يرضاه. والحديث الذي روي عنه، أنه قال: كنت جالساً عند وراق بمصر، فلما أردت القيام خدرت رجلي، فجلست، فقال لي محمد بن البرقي، نادِ بأحب الناس إليك، قلت له: تذكر في هذا شيئاً؟ فحدث: وأن رجلاً خدرت رجله عند ابن عمر، فقال له ذلك. فقال: **يا محمد**، ذهب خدرها. فلما قام، قال لي الوراق: ما رأيت أكذب من هذا. ما حدث به أحد مما رواه الساعة عندي في هذا الكتاب. قال: نص الحديث يروي عن ابن عمر، وأنه هو خدرت رجله، وجرت له القصة.

القاضي عياض، ابوالفضل عياض بن موسى بن عياض اليحصبي السبتي (متوفى ٥٤٤هـ)، ترتيب المدارك وتقريب المسالك لمعرفة

أعلام مذهب مالك، ج ١، ص ١٦٩، تحقيق: محمد سالم هاشم، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

٢. النهاية ابن اثير

ومنه حديث ابن عمر أنه خدرت رجله فقيل له ما لرجلك قال اجتمع عصبها قيل له اذكر أحب

الناس إليك قال **يا محمد** فبسطها

ابن اثير الجزري، ابوالسعادات المبارك بن محمد (متوفى ٦٠٦هـ)، النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ٢، ص ١٣، تحقيق طاهر أحمد

الزاوي - محمود محمد الطناحي، ناشر: المكتبة العلمية - بيروت - ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م.

٣. لسان العرب ابن منظور

وفي حديث ابن عمر، رضي الله عنهما: أنه خدرت رجله فقيل له: ما لرجلك قال: اجتمع عصبها، قيل: اذكر أحب الناس إليك، قال: يا محمد، فبسطها
الأفريقي المصري، جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور (متوفى ٧١١هـ)، لسان العرب، ج ٤، ص ٢٣٣، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى.

٤. سبل الهادي والرشاد الصالحي الشامي به نقل از ابن سني

وروى ابن السني في 'عمل يوم واليلة' أن ابن عمر - رضي الله تعالى عنهما - خدرت رجله فقيل له: اذكر أحب الناس إليك يزل عنك فصاح: يا محمداه، فانتشرت
الصالحي الشامي، محمد بن يوسف (متوفى ٩٤٢هـ)، سبل الهادي والرشاد في سيرة خير العباد، ج ١١، ص ٤٣١، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٤هـ.

٥. تاج العروس زبيدي

وفي حديث ابن عمر «أنه خدرت رجله، فقيل له: ما لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها، قيل: اذكر أحب الناس إليك، قال: يا محمد. فبسطها»
الحسيني الزبيدي الحنفي، محب الدين أبو فيض السيد محمد مرتضى الحسيني الواسطي (متوفى ١٢٠٥هـ)، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ١١، ص ١٤١، تحقيق: مجموعة من المحققين، ناشر: دار الهداية.

٦. نهاية الارب نويري

وقيل ذلك لابن عمر وقد خدرت رجله فقال: يا محمداه.
النوري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفى ٧٣٣هـ)، نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ٣، ص ١١٩، تحقيق مفيد قمحية وجماعة، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م.

٧. تحفة الذاكرين شوكاني به نقل از ابن سني

هذا الأثر أخرجه ابن السني موقوفا على ابن عباس وعلى ابن عمر رضي الله عنهم كما قال المصنف رحمه الله فرواه عن ابن عباس من طريق جعفر بن عيسى أبو أحمد قال حدثنا عبد الله بن روح حدثنا سلام بن سليم حدثنا غياث بن إبراهيم عن عبد الله بن خيثم عن مجاهد عن ابن عباس ورواه عن ابن عمر من طريق محمد بن خالد البردعي حدثنا حاجب بن سليم حدثنا محمد بن مصعب حدثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن الهيثم بن حنش قال كنا عند ابن عمر فذكره... وأما أهل علم الطب

فقد ذكروا أن سبب الخدر اختلاطات بلغمية ورياحات غليظة قال في النهاية ومنه حديث ابن عمر أنها خدرت رجله فقيل له ما لرجلك فقال اجتمع عصبها قيل اذكر أحب الناس إليك فقال يا محمد فبسببها انتهى.

این روایت را ابن سنی به صورت موقوف از ابن عباس و عبد الله بن عمر نقل کرده است؛ چنانچه مصنف آن از ابن عباس از طریق جعفر بن عیسی... نقل کرده است. همچنین از ابن عمر از طریق محمد بن خالد... آورده است. اما آگاهان به علم طب گفته‌اند که سبب گرفتگی پای او به هم خوردن تنظیمات بلغم و بادهای غلیظ است. در کتاب النهاية حدیث ابن عمر آمده است که پایش گرفت و...

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (متوفای ۱۲۵۵هـ)، تحفة الذاکرين بعدة الحصن الحصين، ج ۱، ص ۳۱۲، ناشر: دار القلم - بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۹۸۴م

۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

وروي أن عبد الله بن عمر خدرت رجله، فقيل له: ادع أحب الناس إليك، فقال: يا رسول الله.

ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، ابو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۸۴، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

۹. نووي در الانکار به نقل از ابن سنی

باب ما يقوله إذا خدرت رجله

۹۱۶ روينا في كتاب ابن السني عن الهيثم بن حنش قال كنا عند عبد الله بن عمر رضي الله

عنهما فخدرت رجله فقال له رجل اذكر أحب الناس إليك فقال يا محمد صلى الله عليه وسلم فكأنما نشط من عقال

النووي الشافعي، محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف بن مر بن جمعة بن حزام (متوفای ۶۷۶ هـ)، الأذکار، ج ۱، ص ۲۴۰، ناشر: دار الکتب العربي - بیروت - ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م.

۱۰. تهذيب الكمال به نقل از بخاري

روى له البخاري في كتاب "الأدب"، حديثاً واحداً موقوفاً. وقد وقع لنا عالياً عنه.

أخبرنا به أبو الحسن بن البخاري، وزينب بنت مكي، قالاً: أخبرنا أبو حفص بن طبرزد، قال: أخبرنا الحافظ أبو البركات الانمطي، قال: أخبرنا أبو محمد الصريفي، قال: أخبرنا أبو القاسم بن حبابة، قال: أخبرنا عبد الله بن محمد البغوي، قال: حَدَّثَنَا علي بن الجعد، قال: أخبرنا زهير، عن أبي إسحاق، عن عبد الرحمن بن سعد، قال: كنت عند عبد الله بن عمر، فخدرت رجله، فقلت له: يا عبد

الرحمن ما لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها من هاهنا. قال: قلت: ادع أحب الناس إليك، فقال: يا محمد، فانبسطت رواه عن أبي نعيم، عن سفيان، عن أبي إسحاق مختصراً.

المزي، ابوالحجاج يوسف بن الزكي عبدالرحمن (متوفى ٧٤٢هـ)، تهذيب الكمال، ج ١٧، ص ٢٤٠، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

اشكالات سندي روایت:

١. جهالت عبد الرحمن بن سعد

در مورد وی دو اشکال وجود دارد:

ا. یحیی بن معین وی را مجهول می‌داند

در کتاب تاریخ یحیی بن معین چنین آمده است:

٢٩٥٣ سمعت یحیی يقول الحديث الذي يروونه خدرت رجل بن عمر وهو أبو إسحاق عن عبد الرحمن بن سعد قيل ليحي من عبد الرحمن بن سعد قال لا أدري شك العباس سعيد أو سعد

تاریخ ابن معین (روایة الدورى)، ج ٤، ص ٢٤، اسم المؤلف: یحیی بن معین أبو زکریا الوفاة: ٢٣٣، دار النشر: مركز البحث العلمي وإحياء التراث الإسلامي - مكة المكرمة - ١٣٩٩ - ١٩٧٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. أحمد محمد نور سيف

یحیی بن معین می‌گوید من عبد الرحمن بن سعد راوی این روایت را نمی‌شناسم؛ بنا بر این او مجهول است.

ب. ادعای توثیق وی توسط نسائی اشتباه است

نسائی عبد الرحمن بن سعد مولى الاسود بن سفيان را توثیق کرده است؛ و نه عبد الرحمن بن سعد مولى بن عمر، راوی این روایت طبق آنچه در تهذیب الكمال و دیگر کتب آمده است، عبد الرحمن مولى بن عمر است!

٣٨٣٢ - بخ: عبد الرحمن (٢) بن سعد القرشي العدوي، مولى ابن عمر، كوفي.

رَوَى عَنْ: أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ، وَمَوْلَاهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ (بخ).

رَوَى عَنْهُ: حَمَادُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ، وَأَبُو شَيْبَةَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْكُوفِيِّ، وَمَنْصُورُ بْنُ

المعتمر، وأبو إسحاق السبيعي (بخ).

ذكره ابن حبان في كتاب "الثقات"

روى له البخاري في كتاب "الأدب"، حديثاً واحداً موقوفاً. وقد وقع لنا عالياً عنه.

أخبرنا به أبو الحسن بن البخاري، وزينب بنت مكي، قالا: أخبرنا أبو حفص بن طبرزد، قال: أخبرنا الحافظ أبو البركات الانمطي، قال: أخبرنا أبو محمد الصريفيني، قال: أخبرنا أبو القاسم بن حباب، قال: أخبرنا عبد الله بن محمد البغوي، قال: حَدَّثَنَا علي بن الجعد، قال: أخبرنا زهير، عَنْ أَبِي إِسْحَاق، عن عبد الرحمن بن سعد، قال: كنت عند عبد الله بن عمر، فخدرت رجله، فقلت له: يا عبد الرحمن ما لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها من هاهنا. قال: قلت: ادع أحب الناس إليك، فقال: يا محمد، فانبسطت.

رواه عَنْ أَبِي نَعِيمٍ، عن سفيان، عَنْ أَبِي إِسْحَاقٍ مختصراً.

تهذيب الكمال، ج ١٧، ص ١٤٣، اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزي الوفاة: ٧٤٢، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف

و تنها ابن حبان وی را توثیق کرده است و توثیق ابن حبان اعتبار ندارد!

پاسخ:

١. این اشکال تنها يك سند را ضعیف می‌کند، اما سایر اسناد را خیر

این اشکال، بر فرض صحت تنها طریق سوم را از کار می‌اندازد، اما تعدد سند در این مورد که راویان جاعل نیستند، حد اقل دلالت بر حسن روایت می‌کند.

٢. جهالت در نزد يك شخص، دلالت بر جهالت در نزد دیگران نمی‌کند!

اینکه یکی از علما، يك راوی را شناسد امری طبیعی است و بسیاری از روایات هستند که مثلاً احمد بن حنبل یا ابن معین یا برخی دیگر از علما وی را نمی‌شناسند و دیگران او را شناخته و توثیق کرده‌اند؛ آیا این دلالت بر جهالت آن راوی می‌کند؟!

٣. توثیق ابن حبان، معتبر است

افرادی مانند البانی، برای اینکه توثیقات ابن حبان را یکی از اسباب گسترش فضائل اهل بیت و همچنین عقاید مخالف عقیده وهابیت می‌دیدند وی را متساهل معرفی کرده و توثیقات وی را در بیشتر موارد قبول نکرده‌اند، اما دیگر علمای اهل سنت وی را متشدد دانسته و توثیقات وی را معتبر می‌دانند:

١. شعيب ارنؤوط، محقق كتاب صحيح ابن حبان پس از نقل كلام ذهبی در اقسام عالمان رجال

می‌نویسد:

من هنا برزت أهمية توثيق ابن حبان، ولأهميتها فقد اعتمد الحافظ المزي على كتاب «الثقات» له، والتزم في «تهذيب الكمال» إذا كان الراوي ممن له ذكر في «الثقات» أن يقول: ذكره ابن حبان في «الثقات».

وتابعه الحافظ ابن حجر في «تهذيب التهذيب». ولكن بعضهم، مع هذا، نسب ابن حبان إلى التساهل، فقال: وهو واسع الخطو في باب التوثيق، يوثق كثيراً ممن يستحق الجرح.

به همین جهت توثیقات ابن حبان اهمیتش را نشان می دهد، حافظ مزی بر کتاب ثقات او اعتماد کرده است و بنای او در کتاب تهذیب الکمال این است که اگر يك راوی نامش در کتاب ثقات ابن حبان ذکر شده باشد، به همین خاطر او را توثیق می کند.

ابن حجر در تهذیب التهذیب از مزی پیروی کرده و همین اعتقاد را دارد؛ ولی برخی ابن حبان را به سهل انگاری نسبت داده و گفته اند: ابن حبان در توثیقاتش وسعت نظر دارد؛ زیرا افراد زیادی را توثیق کرده است که استحقاق جرح و ذم را دارند.

رك: مقدمة ابن الصلاح، ص ۲۲، طبعة الدكتور نور الدين عتر.

ب: ذهبی، ابن حبان را سرچشمه شناخت ثقات می داند، وی در کتاب الموقظة می گوید:

وَيَبُوعُ مَعْرِفَةُ الثَّقَاتِ: تَارِيخُ الْبَخَارِيِّ، وَابْنِ أَبِي حَاتِمٍ، وَابْنِ حَبَّانٍ، وَكِتَابُ تَهْذِيبِ الْكَمَالِ.

کتاب های تاریخ بخاری، ابن ابی حاتم، ابن حبان و کتاب تهذیب الکمال، منبع و سرچشمه شناخت افراد مورد اطمینان می باشند.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى ۷۴۸هـ)، الموقظة في علم مصطلح الحديث، ج ۱، ص ۱۸، طبق برنامه المكتبة الشاملة.

این سخن ذهبی نشان دهنده جایگاه رفیع ابن حبان است که در حقیقت می خواهد بگوید: اگر می خواهید افراد ضعیف را از ثقه تشخیص دهید، من شما را راهنمایی می کنم که به کسانی همچون ابن حبان مراجعه کنید؛ چرا که او منبع شناخت ثقات است.

ج: سیوطی تساهل ابن حبان را صحیح نمی داند؛ وی در تدریب الراوی به نقل از ابن حازم، در پاسخ این مطلب که ابن حبان از متساهلین است، می گوید:

وما ذكر من تساهل ابن حبان ليس بصحيح؛ فإن غايته أنه يسمي الحسن صحيحاً فإن كانت نسبتبه إلى التساهل باعتبار وجدان الحسن في كتابه فهي مشاحة في الاصطلاح وإن كانت باعتبار خفة شروطه فإنه يخرج في الصحيح ما كان راويه ثقة غير مدلس.

آنچه که در باره تساهل ابن حبان گفته شده است، درست نیست؛ زیرا نهایت چیزی که گفته شده آن است که وی روایت حسن را صحیح می داند؛ پس اگر مقصود از تساهل وی این باشد که در کتاب او روایات حسن وجود دارد، این تنها اشکال در اصطلاح ابن حبان است (و نه به خود وی) و اگر اشکال به جهت سبک گرفتن شرائط صحت روایت باشد؛ باز هم بر او ایرادی نیست؛ زیرا او در کتاب صحیح خویش از راویان مورد اطمینان غیر مدلس روایت کرده است.

السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفى ۹۱۱هـ)، تدریب الراوي في شرح تقريب النواوي، ج ۱، ص ۱۰۸، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، ناشر: مكتبة الرياض الحديثة - الرياض.

د: سخاوی، نیز تساهل ابن حبان را رد می‌کند وی می‌نویسد:

مع أن شيخنا (ابن حجر) قد نازع في نسبه (ابن حبان) إلى التساهل من هذه الحثية وعبارته إن كانت باعتبار وجدان الحسن في كتابه فهي مشاحة في الإصطلاح؛ لأنه يسميه صحيحاً.

استاد ما ابن حجر نسبت سهل انگاری در وثاقت راویان را به ابن حبان مردود می‌داند و می‌گوید: اگر در کتاب وی از وصف به «حسن» فراوان دیده می‌شود، این در حقیقت نوعی اختلاف در کاربرد اصطلاحات است که او آن را صحیح نامیده است.

السخاوي، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن (متوفاي ۹۰۲هـ)، فتح المغيث شرح ألفية الحديث، ج ۱، ص ۳۶، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ.

همین مطلب را عبد الحی لکنوی در الرفع و التکمیل و محمد جمال الدین قاسمی در قواعد التحديث نقل کرده‌اند.

اللكنوي الهندي، أبو الحسنات محمد عبد الحی (متوفاي ۱۳۰۴هـ)، الرفع والتكميل في الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۳۳۸، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، ناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷هـ.

القاسمي، محمد جمال الدين (متوفاي ۱۳۳۲ هـ)، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، ج ۱، ص ۲۵۰، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م.

هـ: علمای اهل سنت ابن حبان را از متشددین می‌شمارند از جمله ذهبی می‌گوید:

ابن حبان ربما قصب (جرح) الثقة حتي كأنه لا يدري ما يخرج من رأسه.

ابن حبان، فرد مورد اعتماد را آن چنان تضعیف می‌کند که انگار متوجه نیست که از کله اش چه چیزهایی خارج می‌شود، و نمی‌فهمد که چه می‌گوید!!!.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفاي ۷۴۸هـ) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۱، ص ۴۶۱، ترجمه افلاج بن يزيد، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵م.

لکنوی الهندی نیز می‌گوید:

وقد نسب بعضهم التساهل إلى ابن حبان وقالوا هو واسع الخطو في باب التوثيق، يوثق كثيراً ممن يستحق الجرح وهو قول ضعيف.

فإنك قد عرفت سابقاً أن ابن حبان معدود ممن له تعنت وإسراف في جرح الرجال ومن هذا حاله لا يمكن أن يكون متساهلاً في تعديل الرجال وإنما يقع التعارض كثيراً بين توثيقه وبين جرح غيره لكفاية ما لا يكفي في التوثيق عند غيره عنده.

بعضی ابن حبان را به سهل انگاری متهم نموده و گفته‌اند: وی در باب توثیق افراد وسعت نظر دارد؛ زیرا افراد زیادی را مدح و توثیق کرده است که مستحق ذم و جرح می‌باشند؛ ولی این سخن بی‌اساس و ضعیف است؛ زیرا پیش از این گفتیم که ابن حبان از افرادی است که در ذم و جرح افراد، زیاده روی کرده است؛ پس کسی که حالش این گونه

باشد، امکان ندارد که در نسبت دادن عدالت به افراد، سهل انگاری کند. آری، بین توثیقات او و جرح دیگران تعارض وجود دارد؛ زیرا آن مقدار که در توثیق نزد وی کفایت می کند نزد دیگران مکفی نیست.

اللكنوي الهندي، أبو الحسنات محمد عبد الحي (متوفى ١٣٠٤هـ)، الرفع والتكميل في الجرح والتعديل، ج ١، ص ٣٣٥، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، ناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٧هـ.

شعيب الأرناؤوط نیز می گوید:

قد أشار الأئمة إلى تشدده وتعمته في الجرح.

پیشوایان و بزرگان علم به این مطلب اعتراف دارند که وی در غیر موثق دانستن افراد زیاده روی می کند.

رک: صحیح ابن حبان، ج ١، ص ٣٦، با تحقیق شعيب الأرناؤوط.

و سپس موارد متعددی از سخت گیری های ابن حبان را در توثیق رجال ذکر می کند.

و ابن حبان نیز وی را توثیق کرده است:

٤٠٢٦ عبد الرحمن بن سعد القرشي مولى بن عمر يروى عن بن عمر كان يكون بالكوفة روى

عنه منصور وحماد بن أبي سليمان

الثقات، ج ٥، ص ٩٧ ش ٤٠٢٦، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي الوفاة: ٣٥٤، دار النشر: دار الفكر -

١٣٩٥ - ١٩٧٥، الطبعة: الأولى، تحقيق: السيد شرف الدين أحمد

٤. ابن حجر، در نقل توثیق نسائی اشتباه نکرده است

ابن حجر قطعاً با توجه، توثیق نسائی را نقل کرده است؛ زیرا وی هر دو ترجمه را پشت سر هم ذکر کرده و در هر دو توثیقات مختلف مربوطه را نقل می کند و نسائی در هر دو مشترك است؛ نه اینکه

عبد الرحمن بن سعد مولى الاسود را با عبد الرحمن بن سعد مولى بن عمر اشتباه گرفته باشد!

٣٧٣ م د ق مسلم وأبي داود وابن ماجة عبد الرحمن بن سعد المدني مولى الأسود بن سفيان

ويقال مولى آل أبي سفيان رأى عمر وعثمان وروى عن أبيه وابن عمر وأبي هريرة وأبي سعيد الخدري

وأبي بن كعب وعمر بن أبي سلمة المخزومي وعمرو بن خزيمة المزني وعنه عبد الرحمن بن مهران

وعمر بن حمزة بن عبد الله بن عمر وابن أبي ذئب وهشام بن عروة وأبو الأسود وكلثوم بن عمار قال

النسائي ثقة وذكره بن حبان في الثقات له عند أبي داود في الرجل يفضي إلى امرأته ثم يفشي سرها

وفي الأكل بثلاث أصابع وفي أجر اتعبد في المسجد وعند مسلم إلا ولأن وعند بن ماجة الأخير قلت

وقال العجلي في الثقات عبد الرحمن بن سعد مدني تابعي ثقة فيحتمل أنه هذا ويحتمل أنه المقعد

وفرق الخطيب في المتفق والمفترق بين عبد الرحمن بن سعد الذي روى عن أبيه وأن عمر وروى عنه

عبد الرحمن بن مهران وكذلك فعل البخاري في التاريخ وأما الأزدي فقال فيه نظر...

٣٧٦ بخ البخاري في الأدب المفرد عبد الرحمن بن سعد القرشي كوفي روى عن مولاه عبد الله بن عمر وعنه أبو إسحاق السبيعي ومنصور بن المعتمر وأبو شيبة عبد الرحمن بن إسحاق الكوفي وحماد بن أبي سليمان ذكره بن حبان في الثقات قلت وقال النسائي ثقة

تهذيب التهذيب ج ٦ ص ١٦٦، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى

و در تقریب التهذیب نیز در مورد او می گوید:

عبد الرحمن بن سعد القرشي مولى بن عمر كوفي وثقه النسائي من الثالثة بخ

تقریب التهذیب، ج ١، ص ٣٤١ ش ٣٨٧٧، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامة

حتى البانی نیز در تعلیقه بر این روایت در کتاب «الكلم الطيب» ابن تیمیه می نویسد:

الكلم الطيب

تأليف

شيخ الإسلام تقي الدين أحمد بن عبد الحكيم
بن تيمية السحرائي الدمشقي
(٦٦١ - ٧٢٨ هـ)

تحقيق

محمد ناصر الدين الألباني
رحمه الله

الطبعة الشرعية الجديدة

هذه الطبعة مزينة ونقحة ومحكمة تحقيقاً دقيقاً مع تخرنج جميع أحوالها
وتمييز صحيحها من ضعيفها

مكتبة المعارف للنشر والتوزيع
لصاحبها سعد بن عبد الرحمن الراشد
الرياض

٥٥ - فصل

في الرجل إذا خدرت

٢٣٦ - عن الهيثم بن حنش قال :

كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، فَخَدِرْتُ رَجُلُهُ ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : اذْكَرْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ! فَكَأَنَّمَا نُشِطُ مِنْ عَقَالٍ (١٩٠) .

(١٩٠) ضعيف ، أخرجه ابن السني (١٦٦) بإسناد ضعيف فيه علتان :

الأولى : الهيثم هذا مجهول كما في «الكفاية» للخطيب البغدادي (ص ٨٨) .

الثانية : أنه من رواية أبي إسحاق عنه ، وهو السبيعي ، وهو مدلس وقد عنعنه ، ثم إنه كان قد اختلط ، وهذا من تخاليطه ، فإنه اضطرب في سنده ، فتارة رواه عن الهيثم هذا ، وتارة عن أبي شعبة - وفي نسخة : أبي سعيد - . رواه ابن السني (١٦٤) ، وتارة قال : عن عبد الرحمن بن سعد قال : كنت عند ابن عمر . . فذكره .

أخرجه البخاري في «الأدب المفرد» (٩٦٤) وابن السني (١٦٨) ، وعبد الرحمن بن سعد هذا وثقه النسائي ، فالعلة من أبي إسحاق ؛ من اختلاطه وتدليسه ، وقد عنعنه في كل الروايات عنه ، وقد سبق له مثال غريب من تدليسه تبين فيه أنه أسقط واسطتين فانظر التعليق (رقم ١٣٨) .

ولا يقال : إن الرواية الأخيرة هي عند البخاري من طريق الثوري عن أبي إسحاق ، وقد سمع منه قبل الاختلاط ، لأننا نقول : نعم ، ولكنها معننة أيضاً ، فشبه التدليس لا تزال قائمة فيه .

(تنبيه) : إن حرف (يا) النداء في هذا الحديث غير موجود في بعض الطبقات ، بينما هو ثابت في طبقات أخرى ؛ وقد أثرنا إثباته لموافقة لبعض الأصول المخطوطة التي وقفنا عليها ؛ مع بيان حال سند الحديث .

(تنبيه آخر) : قوله : (نُشِطُ) بضم النون وكسر المعجمة ، أي : حُلٌّ ، وانظر التعليق المتقدم برقم (١١١) .

بنا بر این، این ادعا که ابن حجر اشتباهها وی را توثیق کرده است، تنها مغالطه برای پوشاندن صحت روایت است.

۲. اختلاط و تدلیس ابو اسحاق سبّعی:

البانی در تعلیقه بر الکلم الطیب بعد از نقل روایت «هیثم بن حنش» (طریق دوم) اینچنین می نویسد:
ضعیف أخرجه ابن السني بإسناد ضعيف فيه علتان:
الأولى: أنه من رواية أبي إسحاق عنه وهو السبّعي وهو مدلس وقد عنعنه ثم إنه كان قد اختلط وهذا من تخاليفه فإنه اضطرب في سنده فتارة رواه الهيثم هذا وتارة عن أبي شعبة _ وفي نسخة: أبي سعيد _ رواه ابن السني وتارة قال: عن عبد الرحمن بن سعد قال: كنت عند ابن عمر... فذكره
أخرجه البخاري في (الأدب المفرد) وابن السني وعبد الرحمن بن سعد هذا وثقه النسائي فالعلة من أبي إسحاق من اختلاطه وتدليسه وقد عنعنه في كل الروايات عنه وقد سبق له مثال غريب من تدليسه تبين فيه أنه أسقط واسطتين
ولا يقال ان الرواية الاخيرة هي عند البخاري من طريق الثوري عن ابي اسحاق وقد سمع منه قبل الاختلاط لاننا نقول نعم ولكنها معننة ايضا فشبّه التدليس لا تزال قائمة فيه
این روایت را ابن سنی با سند ضعیف نقل کرده و در آن دو اشکال وجود دارد: اشکال اول: این روایت از ابواسحاق که همان سبّعی است نقل شده که او مدلس است و با حرف «عن» نقل کرده و سپس این شخص دچار اختلاط شده است و این روایت یکی از اختلاط (اشتباهات) او است؛ چرا در نقل سند دچار اضطراب شده؛ گاهی آن را از هیثم و گاهی از ابی شعبة نقل کرده است. در يك نسخه که ابن سنی نقل کرده از ابو سعید نقل شده و در جای از عبد الرحمن بن سعد...
این روایت را بخاری در ادب المفرد و ابن سنی نقل کرده است. عبد الرحمن بن سعید که در سند این روایت وجود دارد، توسط نسائی توثیق شده است؛ پس اشکال اصلی از ابواسحاق است که گرفتار اختلاط و تدلیس بوده و این روایت را با حرف «عن» نقل کرده است. پیش از این مثال عجیبی از تدلیس او نقل کردیم که آشکار شد او دو واسطه را حذف کرده است.
گفته نشود که این روایت آخری را بخاری از طریق ثوری از ابو اسحاق نقل کرده و ثوری این روایت را قبل از اختلاط ابواسحاق شنیده که در جواب خواهیم گفت: این روایت نیز را با کلمه «عن» نقل شده؛ پس شبهه های تدلیس همواره در آن وجود دارد.

بنا بر این طبق نظر البانی، اشکال این سند، آن است که ابو اسحاق دچار اختلاط شده است، و درست است که در یکی از نقل ها سفیان از وی قبل از اختلاط نقل کرده است، اما آن سند نیز معنعن است و چون ابو اسحاق مدلس است، عنعنه وی به روایت ضرر می زند. البته عده ای ادعا کرده اند که سفیان نیز از وی بعد از فراموشکار شدن وی روایت شنیده است که به این مطلب نیز پاسخ خواهیم داد.

پاسخ:

۱. بزرگان علمای اهل سنت، تهمت اختلاط به ابو اسحاق را قبول ندارند.

ذهبی در این باره می گوید:

۶۳۹۹ [۴۲۷۳ ت] عمرو بن عبد الله ع أبو إسحاق السبيعي من أئمة التابعين بالكوفة وأثبتهم

إلا أنه شاخ ونسی ولم يختلط

ابو اسحاق سبیبی از پیشوایان تابعی در کوفه و از افراد مورد اعتماد کوفیان بود؛ جز اینکه او پیر و دچار فراموشی شد؛ اما گرفتار اختلاط نشده است.

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ۷۴۸ هـ)، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۵، ص ۳۲۶ ش ۶۳۹۹، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵ م. ۲. اقرار الباني به ناتمام بودم اشکال اختلاط در سند سفیان

خود البانی اقرار می کند که سفیان ثوری، از ابو اسحاق قبل از اختلاط روایت شنیده است، و به همین سبب روایات وی اشکال اختلاط ندارد؛ و تنها ممکن است اشکال عنعنه وارد باشد. ۳. بزرگان علمای اهل سنت، تهمت روایت شنیدن سفیان از ابو اسحاق بعد از فراموشی را رد کرده اند

زين الدين عراقى در این زمینه می گوید:

قوله أبو إسحاق السبيعي اختلط أيضا ويقال أن سماع سفیان بن عيينة منه بعد ما اختلط ذكر

ذلك أبو يعلى الخليلي انتهى

وفيه أمور أحدها أن صاحب الميزان أنكر اختلاطه فقال شاخ ونسی ولم يختلط قال وقد سمع

منه سفیان بن عيينة وقد تغير قليلا

الأمر الثاني أن المصنف ذكر كون سماع بن عيينة منه بعد ما اختلط بصيغة التمريض وهو حسن

فإن بعض أهل العلم أخذ ذلك من كلام لابن عيينة ليس صريحا في ذلك قال يعقوب الفسوي قال ابن عيينة ثنا أبو إسحاق في المسجد ليس معنا ثالث قال الفسوي فقال بعض أهل العلم كان قد اختلط وإنما تركوه مع ابن عيينة لاختلاطه انتهى.

اما این سخن که ابواسحاق سبعی گرفتار اختلاط شده و گفته شد که سفیان بن عیینه نیز بعد از اختلاط از او روایت شنیده است. این مطلب را ابویعلی خلیلی ذکر کرده است.

در پاسخ به این مطلب به چند نکته باید توجه کرد: نکته اول این که صاحب میزان (ذهبی) اصل اختلاط او را انکار کرده و گفته است که او پیر و فراموشکار شده؛ اما گرفتار اختلاط نبوده است، و سفیان بن عیینه زمانی از او روایت شنیده که کمی تغییر کرده بوده.

نکته دوم: مصنف کتاب روایت شنیدن سفیان بن عیینه از ابو اسحاق بعد از اختلاط را به صورت ضعیف نقل کرده و این کار او نیکو است؛ چرا که بعضی از اهل علم این کلام را صریح در شنیدن ابن عیینه بعد از اختلاط ابواسحاق نپنداشته‌اند. یعقوب فسوی گفته: ابواسحاق در مسجد برای من روایت نقل می‌کرد و شخص سومی در کنار ما نبود. فسوی گفته: پس بعضی از اهل علم گفتند: او گرفتار اختلاط شده و همه به همراه ابن عیینه روایت شنیدن از او را ترك کردند.

التقیید والإيضاح شرح مقدمة ابن الصلاح ج ۱، ص ۴۴۵، اسم المؤلف: الحافظ زين الدين عبد الرحيم بن الحسين العراقي الوفاة: ۸۰۶هـ دار النشر: دار الفكر للنشر والتوزيع - بيروت - لبنان - ۱۳۸۹هـ - ۱۹۷۰م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان

این مطلب صریح در این است که ابن عیینه بعد از متوجه شدن اختلاط ابواسحاق دیگر برای شنیدن روایت پیش او نیامد؛ یعنی تمام شنیده‌های ابن عیینه از ابواسحاق قبل از اختلاط ابواسحاق بوده است.

۴. روایت سفیان و زهیر از ابو اسحاق معتبر است و در صحیحین آمده است:

ابواسحاق انبازی در کتاب الشذا الفیاح می‌نویسد که در صحیح بخاری و مسلم، روایاتی از زبان سفیان و زهیر بن معاویه، از ابو اسحاق نقل شده است:

وقد أخرج الشيخان في الصحيحين لجماعة من روايتهم عن أبي إسحاق وهم إسرائيل بن يونس بن أبي إسحاق وزكريا بن أبي زائدة وزهير بن معاوية وسفيان الثوري وأبو الأحوص سلام بن سليم وشعبة وعمر بن أبي زائدة ويوسف بن إسحاق.

الأنبأسي المصري الشافعي، أبو إسحاق برهان الدين إبراهيم بن موسى بن أيوب (متوفى ۸۰۲هـ)، الشذا الفیاح من علوم ابن الصلاح، ج ۲، ص ۷۵۲، تحقيق: صلاح فتحي هلال، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م.

و همانطور که در ابتدای مقاله آوردیم، ۵ نفر این روایت را از ابو اسحاق نقل کرده‌اند که عبارتند از: ابو بکر بن عیاش، اسرائیل، زهیر بن معاویه، سفیان ثوری و شعبه؛ و از این ۵ نفر، روایت ۴ نفر آنها از ابو اسحاق در صحیحین آمده است!

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، در هفت جا معنن زهیر از ابو اسحاق آمده است که تنها به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. حدثنا أبو نُعَيْمٍ قال حدثنا زُهَيْرٌ عن أَبِي إِسْحَاقَ قال ليس أبو عُبَيْدَةَ ذَكَرَهُ وَلَكِنْ عبد الرحمن بن الأَسْوَدِ عن أبيه أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ يَقُولُ أتى النبي صلى الله عليه وسلم الغَائِطَ فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ فَوَجَدْتُ حَجْرَيْنِ وَالتَّمَسْتُ الثَّلَاثَ فلم أَجِدْهُ فَأَخَذْتُ رَوْثَةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَأَخَذَ الْحَجْرَيْنِ وَأَلْقَى الرِّوْثَةَ وقال هذا رِكْسٌ

صحيح البخاري، ج ۱، ص ۷۰ ش ۱۵۵، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا

ب. حدثنا عَوْنُ بن سَلَامٍ الكُوفِيُّ حدثنا زُهَيْرٌ بن مُعَاوِيَةَ الجُعْفِيُّ عن أَبِي إِسْحَاقَ عن عبد الله بن مَعْقِلٍ عن عَدِيِّ بن حَاتِمٍ قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَتِرَ مِنَ النَّارِ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ

صحيح مسلم، ج ۲، ص ۷۰۳ ش ۱۰۱۶، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

عننه سفیان از ابو اسحاق در ۱۳ جای بخاری و مسلم آمده است که تنها به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. حدثنا عَمْرُو بن عَبَّاسٍ حدثنا عبد الرحمن عن سُفْيَانَ عن أَبِي إِسْحَاقَ عن عَمْرُو بن الْحَارِثِ قال ما تَرَكَ النبي صلى الله عليه وسلم إِلَّا سِلَاحَهُ وَبَغْلَةً بَيْضَاءَ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً

صحيح البخاري، ج ۳، ص ۱۰۶۶ ش ۲۷۵۵، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا

ب. حدثنا محمد بن الْمُثَنَّى قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سُفْيَانُ عن أَبِي إِسْحَاقَ عن أَبِي الْأَحْوَصِ عن عبد الله قال بِحَسَبِ الْمَرْءِ مِنَ الْكُذِبِ أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ

صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۱، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

عننه اسرئیل از ابو اسحاق در ۴۳ مورد در صحيح بخاری و مسلم آمده است که تنها به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

حدثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بن مُوسَى عن إِسْرَائِيلَ عن أَبِي إِسْحَاقَ عن الأَسْوَدِ قال قال لي بن الزُّبَيْرِ كانت عَائِشَةُ تُسِرُّ إِلَيْكَ كَثِيرًا فما حَدَّثْتُكَ فِي الكَعْبَةِ قلت لي قال النبي صلى الله عليه وسلم يا عَائِشَةُ لَوْ أَنَا قَوْمُكَ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ قال بن الزُّبَيْرِ بِكُفْرِ لَنَقَضْتُ الكَعْبَةَ فَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ بَابٌ يَدْخُلُ النَّاسُ وَبَابٌ يَخْرُجُونَ فَفَعَلَهُ بن الزُّبَيْرِ

صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۹ ش ۱۲۶ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا

وحدثني زهير بن حرب حدثنا عثمان بن عمر ح وحدثنا إسحاق بن إبراهيم أخبرنا النضر بن شميل كلاهما عن إسرائيل عن أبي إسحاق عن البراء قال اشترى أبو بكر من أبي رَحْلًا بثلاثة عشر درهماً وساق الحديث بمعنى حديث زهير عن أبي إسحاق وقال في حديثه

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۱۰ ش ۲۰۰۹ صحیح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فواد عبد الباقي

ترمذی نیز در مورد روایت معنعن ابوبکر بن عیاش از ابو اسحاق می گوید:

حدثنا وأصل بن عبد الأعلى حدثنا أبو بكر بن عيَّاش عن أبي إسحاق عن البراء قال كنا نتحدث أن أصحاب بدر يوم بدر كعدّة أصحاب طالوت ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً قال وفي الباب عن بن عباس قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح

سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۵۲ ش ۱۵۹۸ اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذی السلمي الوفاة: ۲۷۹، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ، تحقيق: أحمد محمد شاکر وآخرون

بنا بر این اشکال اختلاط ابو اسحاق و عنعنه او از نظر قواعد رجالی و حدیثی قابل اعتنا نیست؛ زیرا در غیر این صورت روایات بخاری و مسلم که با همین شرایط از ابواسحاق نقل شده، زیر سؤال خواهد رفت.

۵. مسلم بن حجاج ضعف بودن عنعنه مدلس، را قبول ندارد

از جمله مخالفین سرسخت عدم حجیت عنعنه مدلیس، مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح است؛ و مبنای او چنین بود که اگر امکان ملاقات دو راوی وجود داشته باشد، و یکی از آن دو از دیگری روایتی نقل کند، و ثقه نیز باشد، روایت باید مورد قبول قرار گیرد، حتی اگر احتمال تدلیس در میان باشد، مگر آنکه ثابت شود این دو همدیگر را ندیده‌اند:

آبَابُ صِحَّةِ الْإِحْتِجَاجِ بِالْحَدِيثِ الْمُعْنَنِ

وَهَذَا الْقَوْلُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فِي الطَّعْنِ فِي الْأَسَانِيدِ قَوْلُ مُخْتَرَعٍ مُسْتَحْدَثٍ غَيْرٍ مَسْبُوقٍ صَاحِبِهِ إِلَيْهِ وَلَا مُسَاعِدَ لَهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ عَلَيْهِ وَذَلِكَ أَنَّ الْقَوْلَ الشَّائِعَ الْمُتَّفَقَ عَلَيْهِ بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْأَخْبَارِ وَالرُّوَايَاتِ قَدِيمًا وَحَدِيثًا أَنَّ كُلَّ رَجُلٍ ثِقَةٍ رَوَى عَنْ مِثْلِهِ حَدِيثًا وَجَائِزٌ مُمْكِنٌ لَهُ لِقَاؤُهُ وَالسَّمَاعُ مِنْهُ لِكُونِهِمَا جَمِيعًا كَانَا فِي عَصْرِ وَاحِدٍ وَإِنْ لَمْ يَأْتِ فِي خَبَرٍ قَطُّ أَنَّهُمَا اجْتَمَعَا وَلَا تَشَافَهَا بِكَلَامٍ فَالرُّوَايَةُ ثَابِتَةٌ وَالْحُجَّةُ بِهَا لَازِمَةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ دَلَالَةٌ بَيِّنَةٌ أَنَّ هَذَا الرَّوَايَ لَمْ يَلْتَقِ مِنْ رَوَى عَنْهُ أَوْ لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ شَيْئًا فَأَمَّا وَالْأَمْرُ مِنْهُمْ عَلَى الْإِمْكَانِ الَّذِي فَسَّرْنَا فَالرُّوَايَةُ عَلَى السَّمَاعِ أَبَدًا حَتَّى تَكُونَ الدَّلَالَةُ الَّتِي بَيْنَنَا

باب صحت احتجاج به روایتی که با حرف «عن» نقل شده است:

این گفتار در رد اسانید، بدعتی تازه و جدید است که پیش از این گوینده، هیچ کسی نگفته و هیچ يك از اهل علم نیز با او همراهی نکرده‌اند؛ زیرا سخن شایع و مورد اتفاق در میان دانشمندان علم روایت از قدیم و جدید این است که اگر شخص ثقه‌ای روایتی را نقل کند از فردی که مثل او ثقه است و امکان ملاقات هر دو و شنیدن روایت وجود دارد؛ چون هر دو در يك عصر هستند، این روایت پذیرفته می‌شود؛ اگر چه روایت دیگری وارد نشده باشد که این دو همدیگر را دیده‌اند و هم کلام شده‌اند؛ پس روایت ثابت و استدلال به آن لازم است؛ مگر این که دلیل آشکاری یافت شود که این راوی ملاقات نکرده آن شخصی را که از او روایت نقل کرده و از او روایت نشنیده است؛ اما اگر این مسأله بر طبق آن چه که ما بیان کردیم مبهم باشد، پس روایت دائما حمل بر شنیدن مستقیم می‌شود؛ تا این که دلیل واضحی بر خلاف پیدا شود.

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۹، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱، دار النشر: دار إحياء التراث

العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

عثمان بن عبد الرحمن کردی نیز در بیان همین نظر مسلم می‌گوید:

وكيف يسلم لمسلم ذلك وهو يرى على ما ذكره من بعد في خطبة كتبه أن الحديث المعلن وهو الذي يقال في إسناده فلان عن فلان ينسلك في سلك الموصول الصحيح بمجرد كونهما في عصر واحد مع إمكان تلاقيهما وإن لم يثبت تلاقيهما وسماع أحدهما من الآخر

صيانة صحيح مسلم من الإخلال والغلط وحمایته من الإسقاط والسقط ج ۱، ص ۶۹، اسم المؤلف: عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان الكردي الشهرزوري أبو عمرو الوفاة: ۶۴۳، دار النشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۸، الطبعة: الثانية، تحقيق: موفق عبدالله عبدالقادر

بنابر این، قول به ضعیف بودن عنعنه مدلس، یعنی زیر سوال بردن مبنای مسلم نیشابوری در صحیح و در نتیجه بطلان صحت روایات این کتاب.

۶. عنعنه زمانی اشکال دارد که سماع ثابت نشود؛ ولی در این روایت سماع ثابت است:

در یکی از سندهای این روایت شعبة بن الحجاج قرار دارد، و وی از کسانی است که تلاش فراوانی برای جلوگیری از تدلیس صورت می‌داد، و خود وی گفته است، روایاتی که من برای شما از ابو اسحاق نقل می‌کنم مشکل تدلیس ندارد؛ ابن حجر در مورد شعبة می‌گوید:

فالمعروف عنه أنه كان لا يحمل عن شيوخه المعروفين بالتدليس إلا ما سمعوه فقد روينا من طريق يحيى القطان عنه أنه كان يقول: كنت أنظر إلى فم قتادة فإذا قال سمعت وحدثنا حفظته وإذا قال عن فلان تركته روينا في المعرفة للبيهقي وفيها عن شعبة أنه قال كفيتمك تدليس ثلاثة الأعمش وأبو إسحاق وقاتادة وهي قاعدة حسنة تقبل أحاديث هؤلاء إذا كان عن شعبة ولو عنعنها

مشهور این است که شعبة بن حجاج روایتی را از استادانش که مشهور به تدلیس بودند، نقل نمی‌کرد؛ مگر اینکه مطمئن که استادش این روایت را از راوی بعدی شنیده است. به درستی که از طریق یحیی قطان از او نقل شده است که

همیشه می‌گفت: من به دهان قتاده نگاه می‌کردم، اگر ترتیح می‌کرد که شنیدم و نقل می‌کنم، آن را حفظ می‌کردم؛ اما اگر می‌گفتم از فلانی، روایتش را ترك می‌کردم. همین مطلب را ما در کتاب المعرفة بیهقی دیدیم که از شعبه نقل شده بود که گفت: من شما را از تدلیس سه نفر نجات دادم: اعمش، ابو اسحاق و قتاده. این قاعده نیکویی است که احادیث این افراد را قابل پذیرش می‌کند اگر از طریق اعمش نقل شده باشد؛ اگر چه با عنعنه باشد.

عبد الله بن بهادر، بدر الدین أبي عبد الله محمد بن جمال الدین (متوفای ۷۹۴ هـ)، النکت علی مقدمة ابن الصلاح، ج ۲، ص ۶۳۰، تحقیق: د. زین العابدین بن محمد بلا فریح، ناشر: أضواء السلف - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م. بنابر این، نه اشکال اختلاط ابو اسحاق، وارد است و نه اشکال عنعنه وی.

۳. محمد بن مصعب قرقسانی ضعیف است

ال شیخ مفتی اعظم عربستان، در کتابی که در رد «مفاهیم یجب ان تصحح» شیخ محمد العلوی المالکی، اینچنین می‌نویسد:

هَذَا لِمَفَاهِمِنَا

كتبه

صالح بن عبد العزيز بن محمد آل الشيخ

رد على كتاب

مفاهيم يجب أن تصحح

لمحمد بن علوي المالكي

هذه النسخة من توزيع الرئاسة العامة لإدارات
البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد

فقال : محمد ﷺ فذهب خدره .

ثم قال : فهذا توصل في صورة النداء . « ١ هـ .

أقول : الكلام هنا في أمرين :

الأول : الرواية : فالخبر الأول أخرجه ابن السني في «عمل اليوم والليلة» (رقم ١٧٠) قال : حدثنا محمد بن خالد بن محمد البرذعي قال : ثنا حاجب بن سليمان قال : ثنا محمد بن مصعب ، قال : ثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن الهيثم بن حنش به . وهذا إسنادٌ ضعيف جداً ، فيه علل كثيرة :

منها : أن محمد بن مصعب القرقيساني ضعيف عندهم ، قال ابن معين : لم يكن من أصحاب الحديث كان مغفلاً . وقال النسائي : ضعيف ومثله عن أبي حاتم الرازي .

وقال ابن حبان : «يقلب الأسانيد ، ويرفع المراسيل لا يجوز الاحتجاج به» وقال الإسماعيلي : محمد بن مصعب من الضعفاء . وقال الخطيب : كان كثير الغلط لتحديثه من حفظه . وقال أحمد : ليس به بأس ، ونحوه عن ابن عدي . ووثقه ابن قانع وابن قانع من المتساهلين .

فمن هذا يتضح ضعفه كما ذهب إليه أئمة أهل العلم . وأما قول أحمد : ليس به بأس ، يعني في نفسه فهو صدوق في نفسه ، ولكنه ضعيف الحديث .

ومنها : أن الهيثم بن حنش مجهول العين ، قال الخطيب في «الكفاية في علوم الرواية» . ص ٨٨ : «المجهول عند أصحاب الحديث هو كل من لم يشتهر بطلب العلم في نفسه ، ولا عرفه العلماء به ، ومن لم يعرف حديثه إلا من جهة راوٍ واحد ، مثل عمرو ذي مر ، وجبار الطائي ، وعبدالله بن أغر الهمداني ، والهيثم بن حنش . . . هؤلاء كلهم لم يرو عنهم غير أبي إسحاق السبيعي» ١ هـ .

و اشكال اول وی این است که محمد بن مصعب ضعیف است

پاسخ: حتی البانی روایات او را رد نکرده است؛ و او را صدوق و روایات وی را به شرط وجود شاهد صحیح می‌داند.

همانطور که در ترجمه وی آوردیم در تهذیب الکمال نظر ابن حنبل در مورد او چنین آمده است:
قلت لأحمد: تحدث عنه، أعني القرقساني؟ قال: نعم. وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سمعت
أبي، وذكر محمد بن مصعب، فقال: لا بأس به و حَدَّثَنَا عَنْهُ بِأَحَادِيث.

تهذیب الکمال ج ۲۶ ص ۴۶۱.

ابن حجر در مورد او می‌گوید:

محمد بن مصعب بن صدقة القرقساني... صدوق كثير الغلط

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۰۷ ش ۶۳۰۲.

و حتی البانی در مورد روایات او می‌گوید:

۷۹۲ - حدیث صحیح و رجاله ثقات رجال الشيخين غير محمد بن مصعب وهو القرقساني وهو

صدوق كثير الغلط كما في التقريب وإنما صححت الحديث لأن له شواهد كثيرة سأذكر بعضها قريبا

ظلال الجنة للالباني شماره ۷۹۲

. قلت: و هذا إسناد جيد في الشواهد، رجاله ثقات، رجال الشيخين، غير محمد بن مصعب - و

هو القرقساني - قال الحافظ: " صدوق كثير الغلط ". قلت: و لحديثه هذا شواهد كثيرة تدل على أنه قد

حفظه

السلسلة الصحيحة ج ۵، ص ۶۳۰

و فيه محمد بن مصعب القرقساني، و هو ضعيف بغير كذب ". فالحديث بمجموع الطريقين

حسن إن شاء الله تعالى

السلسلة الصحيحة ج ۲، ص ۶۷۳

قلت: و هذا إسناد رجاله ثقات رجال الشيخين غير محمد بن مصعب و عبد الملك بن

محمد، ففيهما ضعف من قبل حفظهما، لكن الحديث جيد بمتابعة أحدهما للآخر

السلسلة الصحيحة ج ۵، ص ۱۰۱

در نتیجه، این روایت با شواهدی که دارد، دستکم «حسن» است.

هیثم بن حنش مجهول العین است!

همانطور که قبلاً تصویر متن کتاب آل شیخ آمد، وی چنین می‌گوید که:

ومنها: أن الهيثم بن حنش مجهول العين، قال الخطيب في "الكفاية في علوم الرواية" (ص ۸۸):

(المجهول عند أصحاب الحديث هو كل من لم يشتهر بطلب العلم في نفسه، ولا عرفه العلماء به، ومن لم يعرف حديثه إلا من جهة راوٍ واحد، مثل عمرو ذي مر، وجبار الطائي، وعبد الله بن أغر الهمداني، والهيثم بن حنش... هؤلاء كلهم لم يرو عنهم غير أبي اسحاق السبيعي) اهـ

یکی از راویان این حدیث هیثم بن حنش، مجهول العین است. خطیب در کتاب الکفایة گفته: مجهول از دیدگاه علمای حدیث، هر کسی است که در طلب علم مشهور نباشد و در نزد علما با این عنوان مشهور نباشد. و همچنین است کسی که تنها يك شخص از او روایت نقل نکرده باشد؛ مثل عمرو بن ذی مر، جبار طائی، عبد الله بن أعز همدانی و هیثم بن حنش. همه این افراد از کسانی هستند که تنها ابو اسحاق سبیعی از آنها روایت نقل کرده است.

پاسخ:

۱. علمای اهل سنت، صغرای کلام خطیب را قبول ندارند:

طبق تعریفی که علمای اهل سنت کرده‌اند، مجهول العین کسی است که تنها از يك طریق از وی روایت شده باشد یعنی در کبرا طبق مبانی اهل سنت اشکالی نیست؛ اما آیا صغرای کلام خطیب بغدادی صحیح است؟ وی ادعا کرده است که از هیثم تنها از يك طریق روایت شده است، اما دیگر علمای اهل سنت این سخن وی را قبول ندارند.

ابن ملقن در رد این کلام خطیب بغدادی می‌گوید:

وذكر الخطيب أيضا أنه لم يرو عن الهيثم بن حنش وعبد الله بن أعز ومالك بن أعز الهمداني غير أبي إسحاق هذا؛ وليس كما قال أما الأول فروى عنه أيضا سلمة بن كهيل كما ذكره أبو حاتم الرازي.

خطیب بغدادی گفته که از هیثم بن حنش، عبد الله بن أعز و مالك بن أعز همدانی کسی غیر از ابو اسحاق روایت نقل نکرده است؛ در حالی که این چنین نیست؛ زیرا از هیثم بن حنش سلمة بن كهيل نیز روایت نقل کرده است؛ چنانچه ابوحاتم رازی نیز این مطلب را متذکر شده است.

الأنصاري الشافعي، سراج الدين أبي حفص عمر بن علي بن أحمد المعروف بابن الملقن (متوفى ۸۰۴هـ)، المقنع في علوم الحديث ج ۱، ص ۲۶۲ ناشر: دار فواز للنشر الاحساء المملكة العربية السعودية.

ابراهیم بن موسی بن ایوب ابناسی نیز در مقام نقل اعتراضات صورت گرفته بر خطیب بغدادی اینچنین می‌نویسد:

وقد اعترض بأنه... وكذلك الهيثم بن حنش روى عنه أيضا سلمة بن كهيل قاله أبو حاتم الرازي.

الأبناسي المصري الشافعي، أبو إسحاق برهان الدين إبراهيم بن موسى بن أيوب (متوفى ٨٠٢هـ)، الشذا الفيح من علوم ابن الصلاح، ج ١، ص ٢٥٠، تحقيق: صلاح فتحى هلال، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.

٢. رواية دو نفر از هشيم، و رواية هشيم از دو نفر!

وقتی به کتب اهل سنت مراجعه می کنیم، مشاهده می کنیم که با دو سند از وی روایت نقل شده و خود وی نیز از دو نفر روایت نقل کرده است؛ این ابی حاتم در مورد وی می گوید:

الهيثم بن حنش النخعي كوفي روى عن بن عمر روى عنه أبو إسحاق الهمداني وسلمة بن كهيل سمعت أبي يقول ذلك.

ابن أبي حاتم الرازي التميمي، ابو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس (متوفى ٣٢٧هـ)، الجرح والتعديل، ج ٩، ص ٧٩ ش ٣٢٠، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٢٧١هـ - ١٩٥٢م.

روایت سلمة از وی در دو کتاب المعجم الكبير و معرفة الصحابة ابو نعیم آمده است:

حدثنا علي بن عبد العزيز حدثنا أبو حذيفة ثنا سفيان عن سلمة بن كهيل عن الهيثم بن حنش عن حنظلة الكاتب قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر الجنة والنار فكنا رأينا عين فخرجت فأتيت أهلي فضحكت معهم فوقع في نفسي شيء فلقيت أبا بكر رحمه الله فقلت إني نافقت قال وما ذلك فقلت كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر الجنة والنار وكنا كأننا رأينا عين فأتيت أهلي فضحكت معهم قال أبو بكر إنا لنفعل ذلك فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له قال يا حنظلة لو كنتم عند أهليكم كما تكونون عندي لصافحتكم الملائكة على فرشكم وفي الطريق يا حنظلة ساعة وساعة

الطبراني، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب (متوفى ٣٦٠هـ)، المعجم الكبير، ج ٤، ص ١١ ش ٣٤٩٠، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٣م.

ورواه الثوري عن سلمة [بن كهيل] عن الهيثم بن حنش [عن حنظلة نحوه] .

٢٢٣٠ - حدثناه أبو الحسن أحمد بن القاسم بن الريان ثنا محمد بن غالب ثنا أبو حذيفة ثنا سفيان الثوري عن سلمة بن كهيل عن الهيثم بن حنش عن حنظلة الكاتب أن النبي صلى الله عليه وسلم ذكر الجنة والنار فكنا كأننا رأينا عين فخرجت يوما فأتيت أهلي فضحكت معهم فوقع في نفسي شيء فلقيت أبا بكر فقلت: إني قد نافقت قال: وما ذلك. فقلت: كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فذكر الجنة والنار فكنا كأننا رأينا عين فأتيت أهلي فضحكت معهم فقال أبو بكر: إنا لنفعل ذلك فأتيت رسول

الله صلى الله عليه وسلم فذكرت له ذلك فقال: يا حنظلة لو كنتم عند أهليكم كما تكونون عندي لصافحتكم الملائكة

الأصبهاني، ابو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ٤٣٠هـ)، معرفة الصحابة، ج ٢، ص ٨٥٥، طبق برنامہ الجامع الكبير.

و روایت ابو اسحاق از وی از عبد الله بن عمر نیز قبلاً گذشت، بنا بر این چنین شخصی مجهول العین نیست.

٣. ابن حبان او را در ثقات خویش آورده است.

قبلاً نیز گفته‌ایم که ابن حبان، وی را در ثقات خویش آورده و گفته است:

الهیثم بن حبیش النخعی یروی عن بن عمر روی عنه أبو إسحاق الهمدانی وسلمة بن کھیل

التیمی البستی، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد (متوفى ٣٥٤ هـ)، الثقات، ج ٥، ص ٥٩٦٥ ش ٥٩٦٧، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م.

و همانطور که ثابت کردیم، ابن حبان از متشددین است و توثیق وی نیز در نظر بسیاری از علمای اهل سنت معتبر، و حتی اگر توثیق وی موجب تصحیح روایت نشود، حد اقل موجب حسن می گردد.

٤. ابوبکر بن عیاش متکلم فیه است!

در بعضی از سایت‌ها برای اشکال به این روایت گفته شده بود که:

أبو بکر بن عیاش متکلم فیه.. وکان کثیر الخطأ، وقد اختلط فی آخره، وإذا روی عنه الضعفاء

والمجاهیل فلیس حدیثه بشيء

ابوبکر بن عیاش، در مورد او اشکال شده است و وی اشتباهات زیادی داشته است و در آخر عمر خویش فراموشکار شد، و اگر ضعفا و مجاهیل از او روایت کند روایت وی ارزشی ندارد!

پاسخ:

ما در مورد سند اول، به صورت کامل توضیح دادیم که وی از راویان صحیح بخاری است و ذهبی در مورد او گفته است:

أبو بکر بن عیاش بن سالم الأسدی الحنط الكوفی، المقريء، العابد، أحد الأئمة الكبار

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام ج ١٣ ص ٤٩٤.

و روایت وی از ابو اسحاق در صحیح بخاری وجود دارد! بنا بر این هیچ جای اشکال به وی وجود

ندارد!

۵. محمود بن خدش مجهول است!

در ادامه اشکال قبل، در سایت مذکور آمده بود:

وهنا الراوي عنه هو «محمود بن خدش» مجهول لا يعرف حاله ولا عينه

راوی از او در این روایت محمود بن خدش است که مجهول است!

و با ذکر این دو مقدمه می‌خواهد بگوید این روایت ارزشی ندارد!

پاسخ:

محمود بن خدش را هم ذهبی و هم ابن حجر توثیق کرده‌اند؛ ذهبی در مورد او می‌گوید:

محمود بن خدش الإمام الحافظ الثقة أبو محمد الطالقاني

الذهبي الشافعي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ١٢ ص ١٧٩، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ

ابن حجر نیز در مورد او می‌گوید:

محمود بن خدش بكسر المعجمة ثم مهملة خفيفة وآخره معجمة الطالقاني نزيل بغداد صدوق

من العاشرة مات سنة خمسين وله تسعون سنة ت عس ق

تقريب التهذيب ج ١ ص ٥٢٢ ش ٦٥١١.

۶. در نقل روایت تعارض وجود دارد

یکی از اشکالات مطرح شده در مورد این روایت آن است که تمامی سندها به ابو اسحاق می‌رسد؛

ولی ابو اسحاق این روایت را از چند شخص مختلف نقل می‌کند!

از جمله ابو سعید، هیشم بن حنش، و عبد الرحمن بن سعد القرشی مولی عبد الله.

و این موجب شبهه در نقل روایت می‌شود

پاسخ:

از این شبهه دو جواب می‌توان داد:

۱. اشخاص متعددی نزد ابن عمر بوده‌اند و همگی آنها را به صورت متعدد نقل کرده‌اند و ابو

اسحاق در هنگام خواندن روایات، به صورت دسته بندی مثلا یکبار روایت را در هنگام نقل روایات عبد

الرحمن بن سعد نقل کرده است؛ و یکبار در هنگام نقل روایات هیشم بن حنش و...

بنا بر این اشکال وارد نیست.

ب. برخی از این نقل‌ها اشتباه باشد؛ ولی در هر صورت یکی از آنها صحیح است؛ همانطور که وهابیون چنین گفته‌اند؛ از جمله آل شیخ می‌گوید:

«وأمثل ما روي في هذا الباب وأصححه علي تدليس أبي اسحاق فيه، ما رواه البخاري في الادب

المفرد...»

هذه مفاهيمنا، ص ٤٩ اسم المؤلف: صالح بن عبد العزيز بن محمد آل الشيخ، طبعة رئاسة العامة لادارات البحوث العلمية والافتاء

و بنا بر این باز اشکالی برای قبول روایت از جهت سندی باقی نمی‌ماند.

خلاصه بحث سندی:

این روایت با شش طریق نقل شده است؛ که سه طریق آن صحیح است؛ طریق چهارم آن به هیثم بن حنش می‌رسد که تنها ابن حبان وی را توثیق کرده است و بنابر اختلاف اقوال، سند روایت یا صحیح است و یا حسن؛ و دو طریق دیگر آن مرسل است، و تنها به عنوان شاهد می‌تواند به کار برود. در مورد اشکالات مطرح شده در مورد این روایات نیز هیچ کدام صحیح نمی‌باشد!

بررسی دلالتی روایت:

ا. استدلال به عبارت «یا محمد»

عبد الله بن عمر در این روایت، صریحا رسول خدا صلی الله علیه وآله را منادا قرار داده و حتی طبق برخی از نقل‌ها (طریق اول از کتاب عمل الیوم واللیلة که سند آن نیز معتبر بود) رسول خدا را به صورت مستغاث، مخاطب قرار داده و گفته است «یا محمداه»؛ بنا بر این ندای غیر خدا جایز است و نمی‌توان این عمل را شرك دانست. البته این عمل، قطعا بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله صورت گرفته است؛ زیرا تمام کسانی که روایت را از عبد الله بن عمر نقل کرده و گفته‌اند ما در کنار عبد الله بن عمر بودیم، از تابعین هستند و رسول خدا صلی الله علیه وآله را درك نکرده‌اند.

ب. استدلال به عبارت «ادع»

این روایت با دو مضمون نقل شده است؛ مضمون اول «اذکر احب الناس» و مضمون دوم «ادع احب الناس»؛ که در صورتی که مضمون «ادع» باشد، صریحا دستور به خواندن غیر خداست و عبد الله بن عمر نیز به این کلام اشکالی نگرفته است.

اشکالات دلالي به روايت:

۱. حرف يا در بعضي از چاپها موجود نيست!

به اين علت که حرف ندا در بعضی از چاپها موجود نیست، عده‌ای اشکال کرده‌اند که شاید متن اصلی و صحیح، «محمد» بدون حرف ندا باشد!

پاسخ:

پاسخ به این اشکال واضح است:

الف: تمامی متون صحیح، و کتبی که این روایت را ذکر کرده‌اند آن را به صورت «یا محمد» ذکر کرده‌اند و تنها در یکی از چاپهای کتاب «الادب المفرد» بخاری، حرف ندا حذف شده است! که این نشانگر تحریف این نسخه است! و نه نبودن «یا» در روایت اصلی.

ب: همانطور که در اصل مقاله آورده شد، نسخ خطی «الادب المفرد» به صورت «یا محمد» است؛ و همچنین دیگر کتب این روایت را از بخاری به صورت «یا محمد» ذکر کرده‌اند؛ از جمله تهذیب الکمال، ج ۱۷، ص ۲۴۰ که این روایت را از بخاری با حرف ندا نقل می‌کند؛ و قبلا در باب «نقل به صورت مرسل و یا به نقل از کتب دیگر» بیان شد.

۲. فرق بين اذکر و ادع

در بعضی از کتب گفته شده است که در متن روایت آمده است «اذکر» و نیامده است «ادع»؛ اذکر یعنی یاد کن، و ادع یعنی بخوان! و برای همین این روایت نمی‌تواند موید ندا و خواندن غیر الله باشد!

پاسخ:

الف: استدلال اول به فعل ابن عمر بود؛ بر فرض صحت این اشکال تنها استدلال دوم مورد تشکیک واقع می‌شود.

ب: ابن عمر از کلام سائل که دستور به «اذکر» ندای احب الناس را فهمیده است و نه مجرد یاد آوری را! و لذا می‌گوید «یا محمد»!

ج: در روایات طریق سوم عبارت «ادع» آمده است.

ج: حتی در نقل عبارت از الادب المفرد بخاری نیز اختلاف است و مزی روایت را به صورت ادع نقل می‌کند:

روی له البخاري في كتاب "الأدب"، حديثاً واحداً موقوفاً. وقد وقع لنا عالياً عنه.

أخبرنا به أبو الحسن بن البخاري، وزينب بنت مكي، قالاً: أخبرنا أبو حفص بن طبرزد، قال: أخبرنا الحافظ أبو البركات الانماطي، قال: أخبرنا أبو محمد الصريفيني، قال: أخبرنا أبو القاسم بن حبابه، قال: أخبرنا عبد الله بن محمد البغوي، قال: حَدَّثَنَا علي بن الجعد، قال: أخبرنا زهير، عَنْ أَبِي إِسْحَاق، عن عبد الرحمن بن سعد، قال: كنت عند عبد الله بن عمر، فخدرت رجله، فقلت له: يا عبد الرحمن ما لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها من هاهنا. قال: قلت: ادع أحب الناس إليك، فقال: يا محمد، فانبسطت رواه عَنْ أَبِي نَعِيم، عن سفيان، عَنْ أَبِي إِسْحَاق مختصراً.

تهذيب الكمال، ج ١٧، ص ٢٤٠.

و اشکالی نیز به مضمون نمی گیرد!

٣. ندای واقعی نیست برای زیاده شوق و به رسم جاهلیت است!

یکی دیگر از اشکالات خنده آور مطرح شده بر ضد این روایت، آن است که عبد الله بن عمر، می خواست رگ پایش باز شود و چون در بین عرب مرسوم بود که وقتی پای یکی از آنها می گرفت، یاد محبوب می کرد، به همین دلیل به عبد الله بن عمر نیز گفته شد یاد محبوب کن تا گرفتگی پایت برطرف شود! و او نیز به خاطر زیاده شوق به پیامبر و اینکه پیامبر را در حضور خویش تصور کند، لفظ «یا» را به کار برد! تا تأثیر تصور بیشتر شود! و برای این مطلب شواهدی را نیز از اشعار عرب ذکر کرده اند.

پاسخ: ذکر محبوب در هنگام تخدیر از اعمال جاهلیت است! آیا ابن عمر عمل جاهلی انجام داد؟

در کتب مختلفی بیان شده است که یکی جهالت های عرب که خداوند مسلمان ها را از آن حفظ کرد، تداوی به اسم معشوق بود؛ حال وهابیون یا باید بگویند ابن عمر، مبتلا به اعمال جاهلی بود که خداوند راضی به آن نبود، و یا بگویند این عمل ابن عمر با سیره جاهلیت فرق دارد و استغاثه به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله است!

نویری در این باره می نویسد:

الباب الثاني من القسم الثاني من الفن الثاني في أوابد العرب ومعنى الأوابد ها هنا: الدواهي،

وهي مما حمى الله تعالى هذه الملة الإسلامية منها، وحذر المؤمنین عنه...

ومنها: ذهاب الخدر: يزعمون أن الرجل إذا خدرت رجله فذكر أحب الناس إليه ذهب عنه.

باب دوم از قسم دوم از فن دوم، در اوابد عرب؛ و معنی اوابد، کارهای مصیبت‌بار عرب است که خداوند این ملت اسلامی را از آن حفظ کرده و مومنین را از آن برحذر داشت؛ یکی از آنها این است که گمان می‌کردند وقتی شخصی پایش بگیرد و محبوب‌ترین فرد را یاد کند، این مشکل وی برطرف می‌شود!

نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ۳ ص ۱۱۲ تا ۱۱۹.

ابو حیان توحیدی نیز می‌گوید:

انظر إلى العرب مع فضلها وذكائها، ولسانها وبيانها، وسيفها وسانها، وصبرها وعزائها، وسخائها وشجاعتها، ورأيها وبديعتها، وفكرها وغوصها، ومعرفتها التي هي خالص الجوهر وزبدة الطبيعة... فإذا فصلت أحوالهم وميزت أمورهم أصبت أشياء هي في جانب من العقل وعلى بعد من الحق، مثل كيهم السليم من الإبل إذا أصابها العرّ ليذهب العرّ عن السقيم؛ هذا زعمهم وعلّمهم وعليه بصيرتهم وعملهم... وكما زعموا أنّ الرجل إذا خدرت رجله فذكر أحبّ الناس إليه ذهب عنه الخدر

نگاه کن به عرب با وجود فضل و زیرکی‌اش و زبان و بیان‌ش، و شمشیر و نیزه‌اش و صبر و عزایش، و بخشش و شجاعتش و بینش و بدیه‌گویی‌اش، و فکر و عمقش، که از جوهره خالص و ریشه طبعش حاصل بود... اما وقتی که کارهای آنها را بررسی کنی و امور آنها را به دقت ببینی، کارهایی را می‌بینی که از عقل به دور و از حق دور بود! مثلاً شتر سالم را داغ می‌کردند که شتر بیمار خوب شود!!!

این گمان آنها بود و روش و طریقه آنها چنین بود!... همچنین گمان می‌کردند که وقتی شخصی محبوبش را یاد کند، گرفتگی پایش برطرف می‌شود!

التوحيدي، أبو حيان علي بن محمد بن العباس (متوفى ٤١٤هـ) البصائر والذخائر، ج ٧، ص ١٦٩، تحقيق: د.وداد القاضي، ناشر: دار صادر - بيروت، ١٤١٩هـ-٩٩٩م

همین مطلب در کتب دیگری از جمله التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۳۳۷ (اسم المؤلف: ابن حمدون محمد بن الحسن بن محمد بن علی الوفاة: ٦٠٨هـ دار النشر: دار صادر - بيروت/لبنان - ١٩٩٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: إحسان عباس، بكر عباس) آمده است.

حال آیا وهابیون ابن عمر را متهم به رفتار جاهلی و خلاف عقل می‌کنند؟! یا می‌گویند وی به جای اینکه کار خلاف عقل انجام دهد، با گفتن عبارت «یا» فهماند که روش من با کفار فرق می‌کند و من استغاثه به پیامبر صلی الله علیه وآله دارم! نه عملی جاهلی؟!!

٤. تنها ندای پیامبر (ص) در گرفتگی پا جایز است و نه در جای دیگر!

گروهی از وهابیون نیز چنین گفته‌اند:

وأيضا دل الأثر على تخصيص الخدر فأين دليلك على إطلاقه.

این روایت تنها دلالت بر جواز این کار تنها در گرفتگی پا می‌کند و شامل موارد دیگر نمی‌شود!

پاسخ: اگر این کار شرك بود، در هیچ جا جایز نبود!

اگر این عمل شرك به حساب آید، نمی تواند در برخی موارد جایز باشد و در برخی دیگر حرام! و وقتی ثابت شد که شرك نیست، دیگر انجام آن در هیچ جا اشکال ندارد!

۵. ابن عمر اشتباه کرده است!

در بعضی از سایت ها در نهایت عجز گفته اند که بر فرض صحت ادعای شیعه، حد اکثر می گوئیم این اشتباهی از ابن عمر بوده است و برای سایرین حجت نیست

پاسخ: این عمل به نظر وهابیون شرك است و نه يك اشتباه ساده!

چطور وقتی شیعیان چنین عملی انجام دهند شرك به حساب می آید؛ اما وقتی عبد الله بن عمر چنین کند می شود يك اشتباه؟!

اگر این عمل شرك باشد، در واقع از بین بردن مبنای اعتقادات کل اهل سنت در مورد عدالت صحابه است! چون حتی کسانی که گناه را برای صحابه ممکن می دانستند؛ ولی شرك را حتی برای يك لحظه بعد از مسلمان شدن، برای صحابه غیر ممکن می دانستند!

۶. توسل به خدا به محبت پیامبر بوده است!

بعضی دیگر گفته اند:

فإن صح الأثر فلعل المعنى في ذلك: أنه توسل إلى الله بمحبة نبيه.

اگر روایت درست باشد، شاید معنی این باشد که وی توسل به خدا به محبت پیامبر صلی الله علیه وآله داشته است!

پاسخ:

متن روایت صریح است و هیچگونه تأویل و توجیهی نمی پذیرد؛ عبد الله بن عمر به صراحت خود رسول خدا صلی الله علیه وآله را منادا قرار داده است! و در روایت ذکری از خدا نیست!

۷. آیا توسل به هر محبوبی جایز است؟! اگر بگوئید روایت حجت است عمومیت جواز توسل به محبوب در خدر را ثابت می کند حتی اگر محبوب بد باشد

گروهی دیگر چنین گفته اند:

هذا الخبر عام بذكر أحب الناس لمن خدرت رجله، فهو عام في الأشخاص، خاص بخدر الرجل.. وعليه فقد يذكر الإنسان من يحبه ولو كان هذا المحبوب فاسقاً، أو كافراً، فهل من يقول بصحته وصحة الاستدلال به على جواز أن يستغيث العبد بمن يحب؛ فهل ينزل على كل من يحب؟

این روایت برای ذکر محبوب در هنگام گرفتگی پا عمومیت دارد؛ در اشخاص عام است و مربوط به گرفتگی پا است؛ بنا بر این انسان می‌تواند محبوب را در هنگام گرفتگی پا یاد کند، حتی اگر محبوب فاسق یا کافر باشد! آیا کسی که این روایت و این استدلال را صحیح می‌داند، می‌گوید عبد می‌تواند به هر کسی که دوست داشت استغاثه کند؟!

پاسخ:

۱. سائل می‌دانست محبوب‌ترین فرد نزد عبد الله بن عمر کیست؛ و به همین دلیل از وی چنین خواست!

یکی از احتمالات در این روایت، آن است که سائل می‌دانست محبوب عبد الله بن عمر کیست، زیرا آنطور که در کتب اهل سنت آمده است، حب عبد الله بن عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله آنقدر بود که مردم وی را دیوانه می‌پنداشتند!

ابن وهب عن مالك عن حدثه أن ابن عمر كان يتبع أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وآثاره وحاله ويهتم به حتى كان قد خيف على عقله من اهتمامه بذلك

خارجة بن مصعب عن موسى بن عقبة عن نافع قال لونظرت إلى ابن عمر إذا اتبع رسول الله صلى الله عليه وسلم لقلت هذا مجنون.

عبد الله بن عمر عن نافع أن ابن عمر كان يتبع آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مكان صلى فيه حتى إن النبي صلى الله عليه وسلم نزل تحت شجرة فكان ابن عمر يتعاهد تلك الشجرة فيصب في أصلها الماء لكيلا تيبس

ابن وهب از مالك، از کسی که برای او حدیث نقل کرده، آورده است که ابن عمر از دستور، آثار و حالت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می‌کرد، به گونه‌ای که مردم در عقل او شک می‌کردند؛ به خاطر اهتمام زیاد او. از نافع نقل شده است که اگر ببینی که ابن عمر چگونه از رسول خدا تبعیت می‌کرد، می‌گفتی که او دیوانه است. از نافع نقل شده است که ابن عمر آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هر مکانی که نماز خوانده بود، دنبال می‌کرد؛ حتی اگر رسول خدا در زیر درختی فرود آمده بود، ابن عمر از آن درخت مواظبت می‌کرد، آب را به ریشه آن می‌رساند تا نخشکد.

سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳.

بنا بر این روایت از جهت محبوب عمومیت ندارد، و تنها شامل پیامبر صلی الله علیه و آله یا افرادی مانند حضرت می شود که از جهت دینی اعتبار دارند؛ اما از جهت گرفتگی پا قبلاً ثابت کردیم که روایت عام است.

ب. عبد الله بن عمر در پاسخ وی استغاثه به پیامبر (ص) کرد تا اعتقاد وی را باطل کند!

همانطور که قبلاً گفته ایم، ممکن است عبد الله بن عمر، اعتقاد باطل سائل را می دانست و به همین سبب کلام خود را با «یا» و به صورت ندا گفت، تا به وی بفهماند استغاثه به هر کسی جایز نیست و تنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و افرادی مانند حضرت جایز است.

خلاصه بحث دلالتی:

این روایت، دلالت می کند که عبد الله بن عمر، صریحاً رسول خدا صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داد تا مشکل وی برطرف شود.

حال علمای وهابی یا باید این عمل را شرک به حساب آورد که موجب بطلان اعتقاد به عدالت صحابه می شود؛ و یا باید این عمل را عملی جاهلی (از باب ذکر المحبوب عند الخدر) دانست که به گفته علمای اهل سنت، از اعمال خلاف عقل است و موجب می شود که عبد الله بن عمر مجنون و تابع اعمال و رسوم خلاف عقل جاهلیت به حساب آید!

نتیجه:

این روایت با چندین سند صحیح نقل شده است و دلالت می کند که عبد الله بن عمر بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استغاثه به آن حضرت داشته است!

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر